



دو رویداد در دو مقطع

نیاز جمهوری اسلامی به روابط سیاسی با آمریکای لاتین

تیرماه، زنده کننده خاطره دو رویداد مهم در تاریخ مبارزاتی توده‌های مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی است.

اول تیر ۱۳۶۰، دو روز پس از تهاجم خونین گله‌های پاسداران و اوباش وابسته به رژیم به تظاهرات ۳۰ خرداد، جلادان رژیم جمهوری اسلامی فرصت را برای آغاز قتل عام زندانیان سیاسی مساعد یافتند. رفیق سعید سلطانی‌پور که در تهاجم پاسداران به مراسم عروسی‌اش دستگیر شده بود به همراه ۲۲ تن دیگر اعدام شد. این اعدام وحشیانه سرآغاز مرحله جدیدی از تلاش حاکمیت برای غلبه قطعی بر اوضاع بود. در سه سالی که از قدرت‌گیری جمهوری اسلامی می‌گذشت، کشاکشی تعیین کننده میان توده‌های مردمی که رژیم شاه را سرنگون کرده بودند و خواستار متحقق ساختن خواست‌هایشان بودند از یکسو و رژیم جمهوری اسلامی از سوی دیگر در جریان بود. رژیم مرحله به مرحله با سرکوب جنبش انقلابی توده‌های کردستان، ترکمن صحرا، جنبش کارگری، و دانشجویان تلاش کرد بر اوضاع غلبه نماید. جنگ ارتجاعی با عراق نیز با دامن زدن به روحیات ناسیونالیستی و شوونیستی بهانه‌ای برای معطوف نمودن افکار عمومی به "دشمن خارجی" به خدمت تسهیل شرایط سرکوب در داخل به کار گرفته شد. اوایل سال ۵۹ دانشگاه‌ها تعطیل شدند و تیر سال ۶۰، نقطه آغاز مرحله‌ای از سرکوب خونین، اعدام‌های دسته جمعی و ایجاد جو رعب و وحشت بر جامعه بود که به تسلط نزدیک به

در صفحه ۲

در سال‌های اخیر آمریکای لاتین تحولات مشخصی را به خود دیده است و در چندین کشور آن کسانی در چارچوب انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی قدرت را به دست گرفته‌اند که خود را رهروان "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" می‌نامند یا حتی پیش‌تر رهبری یک انقلاب دمکراتیک را به دست داشته‌اند. چاوز که ادعای رهبری سوسیالیسم قرن بیست و یکم را دارد در ونزوئلا رئیس‌جمهور

است و اورتگا که از رهبران جبهه ساندینیست‌ها بود دوباره در نیکاراگوئه قدرت را به دست گرفت. چاوز و اورتگا هر دو به ایران سفر کرده و خواستار روابط نزدیکی با جمهوری اسلامی شده‌اند. سفر بیست خرداد گذشته اورتگا به ایران و مسئله‌ی روابط کشورهای آمریکای لاتین با جمهوری اسلامی از سوی مایه‌ی تبلیغات

در صفحه ۳

تشکل‌های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک‌های ما (۳)

۸

آیا تضمینی بر ادامه کاری سندیکای کارگران شرکت واحد هست؟

گردد، از اواسط سال ۸۳ پا به عرصه وجود گذاشت. اما اینکه آیا تضمینی برای ادامه کاری فعالیت این سندیکاهست یا نه؟ باید دید که آیا سندیکای کارگران شرکت واحد رهبران آن می‌توانند به ضروریات فعالیت در این دوره پاسخ درستی بدهند یا نه؟ سندیکای کارگران شرکت واحد، گرچه از همان آغاز، به مهر "غیرقانونی" وزارت

در صفحه ۶

بیش از دو سال از برگزاری نخستین مجمع عمومی کارگران سندیکای شرکت واحد می‌گذرد. فعالین و اعضای هیئت مدیره سندیکا، در شرایطی که از همه سو تحت فشار و پیگرد قرار دارند، در تدارک برگزاری دومین مجمع عمومی و انتخابات دومین دوره هیئت مدیره و بازرسان سندیکا هستند. سندیکای کارگران شرکت واحد، تا آنجا که به دوره جدید فعالیت آن بر می

در این شماره

- چرا ایران دارای بالاترین آمار معتادین در جهان است؟ سنوآلی که جمهوری اسلامی از آن گریز می‌کند ۱۶
- حل مسئله فلسطین به شیوه امپریالیست‌ها ۴
- افزایش فشار و سانسور بیشتر مطبوعات، با کدام هدف؟ ۱۴
- خلاصه‌ای از اطلاعاتی‌ها و بیانیه‌های سازمان ۲

بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت)

شعله‌های خشم،
بار دیگر
زبانه کشید

۵

دو رویداد در دو مقطع

یک دهه سکون و خمودگی بر جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه توده‌های مردم ایران منجر شد.

رژیم، زمانی دانشگاه‌ها را بازگشایی نمود که با تصفیه ده‌ها هزار دانشجو و صدها استاد مترقی دانشگاه‌ها اطمینان حاصل کرد. عجلتا خطری از جانب دانشگاه متوجهش نیست. سرکوب سال ۶۰، به این معنا نتایجی را که حکومت اسلامی از آن انتظار داشت، به بار آورد.

با پایان جنگ ایران و عراق، رفته رفته جنبش‌های توده‌ای، کارگری و دانشجویی دوران خمودگی را پشت سر گذاشتند و اعتراضات به اشکال شورش‌های توده‌ای، و حرکات پراکنده کارگری آغاز شدند. جنبش دانشجویی اما شرایط متفاوتی داشت. "پاکسازی" دانشجویان و استادان چپ و مترقی از دانشگاه‌ها، صافی‌های ایدئولوژیکی که برای گزینش دانشجویان ایجاد شده بود و ممنوعیت هر گونه فعالیت دانشجویی خارج از چهارچوب نظام عقیدتی حکومت اسلامی سبب شده بود که حرکت و اعتراض چشمگیری در دانشگاه‌ها مقدور نباشد و انجمن‌های اسلامی دانشجویی در مقام کنترل‌کننده ایدئولوژیکی و سیاسی دانشجویان بر همه امور دانشگاه‌ها تسلط داشته باشند. اما مبارزه جاری در جامعه قالب‌های تعیین شده توسط حکومت را پشت سر گذاشته و راه خود را می‌گشود.

دانشگاه‌ها نیز نمی‌توانست از این قاعده مستثنا باشد. مبارزه در درون انجمن‌های اسلامی که اکنون در "دفتر تحکیم وحدت" متشکل شده بودند، به کشاکش در درون این تشکل انجامید. دو گرایش عمده در درون این تشکل شکل گرفت؛ گرایشی که کماکان به جناح مسلط هیات حاکمه متعلق بود و گرایشی که ایجاد اندکی فضای بحث و فعالیت دانشجویی را طلب می‌کرد. برآمد آن مرحله در جنبش اعتراضی توده‌ای و دانشجویی که فضای سال‌های نیمه دوم دهه هفتاد اقتضا می‌کرد در درون هیات حاکمه، به جلوی صحنه راندن خاتمی بود که در انتخابات سال ۱۳۷۶ عمدتاً با آرای جوانان و زنان به ریاست جمهوری رسید. گذشت مدتی نه چندان طولانی از قرار گرفتن این گرایش در راس قوه مجریه کافی بود که به متوهمین نشان دهد از این امام زاده نیز معجزه‌ای ساخته نیست. گرایش تا کنون طرفدار خاتمی در درون دفتر تحکیم وحدت در اعتراض به ماماشات رئیس جمهور و طرفدارانش در قبال تشدید سرکوب و ممنوعیت انتشار نشریات طرفدار رئیس جمهور از جمله روزنامه سلام، تحصن و

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های سازمان

در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۸۶، سازمان با صدور اطلاعیه‌ای تحت عنوان "انبرد طبقاتی کارگران گسترش می‌یابد" با انتشار خبر اعتراض کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، از مبارزات و مطالبات آن‌ها حمایت کرد. در این اطلاعیه آمده است:

"امروز، کارگران نیشکر هفت تپه که تعداد آنها به ۵۰۰۰ نفر می‌رسد، در اعتراض به عدم تحقق مطالبات شان جاده فرعی بازار هفت تپه را بستند. کارگران متجاوز از دو ماه است که حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده‌اند. پیش از این، مدیریت این واحد که متعلق به جهاد کشاورزی ست، به کارگران قول داده بود که ده روز، دستمزدهای معوقه را پرداخت کند. اما به وعده خود عمل نکرد. بنابراین، کارگران مجدداً دست به اعتراض زدند. این اعتراض با واکنش پلیس روبرو گردید. با این وجود کارگران مصمم‌اند تا تحقق مطالبات شان به اعتراضات علنی خود ادامه دهند."

این اطلاعیه همچنین با اشاره به تجمعات و راهپیمایی و تظاهرات کارگران کارخانه کاشی سرامیک کازرون و کارگران پارس زنیچ که به علت عدم پرداخت حقوق و مزایای شان دست به اعتراض زده بودند و نیز تجمع اعتراضی کارکنان بخش درمان تامین اجتماعی که به خاطر وضعیت معیشتی بد خود در مقابل این سازمان تجمع کرده بودند، از مبارزات و مطالبات آنها حمایت نمود.

اطلاعیه در پایان نتیجه گرفت:

"باید این سیاست ضد انسانی سرمایه داران و دولت آنها را درهم شکست. کارگران راه دیگری جز تشدید مبارزه برای رهائی از وضعیت فلاکت بار موجود ندارند. آنها به پا خاسته‌اند و با گسترش روز افزون مبارزات خود نشان می‌دهند که به یک جنگ طبقاتی آشتی ناپذیر علیه نظم ضد انسانی موجود روی آورده‌اند."

"سازمان فدائیان (اقلیت) قاطعانه از مبارزات پیگیر کارگران و مطالبات برحق شان حمایت می‌کند. به تعویق انداختن حقوق و مزایای کارگران باید متوقف شود. دستمزد کارگران باید افزایش یابد. سیستم قراردادهای موقت باید برافکند. کارگران باید از حق اعتصاب و آزادی ایجاد تشکل‌های مستقل برخوردار گردند."

تظاهراتی را سازمان داد. روز ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸، تظاهرات که از خوابگاه دانشگاه آغازگشته بود به سرعت به خیابان‌ها کشیده شد. جمهوری اسلامی که زبانی جز سرکوب و کشتار نمی‌فهمد تنها راه چاره را در سرکوب خونین این تظاهرات دانست. اما این بار اوضاع با تیر ۱۳۶۰ متفاوت بود. تظاهرات ۱۸ تیر ۱۳۷۸ با شعار "۲۰ سال سکوت تمام شد" نه مانند تیر ۶۰ به سکون و رکود انجامید، بلکه نوید دهنده آغاز پایان سکوت بود. اجتماع توده‌های مردمی که برای حمایت از دانشجویان به مقابل دانشگاه تهران آمده بودند و در شعارها با دانشجویان همراهی می‌کردند نیز تنها بیانگر این مساله بود که آتش خفته در درون جامعه کم کم زبانه می‌کشد و اعتراضات دانشجویی طلیعه آن است.

از آن زمان، جنبش توده‌های تحت ستم مراحل متعددی از جنگ و گریز با حکومت اسلامی را طی کرده است و علیرغم افت و خیزها سیر صعودی داشته است. جنبش دانشجویی که برای اولین بار پایان ۲۰ سال سکوت را علناً و با صدای بلند در خیابان‌ها اعلام کرد، سرانجام توانسته است قالب‌های تعیین شده رژیم را بشکند. تشکل‌های وابسته به حکومت اسلامی در دانشگاه‌ها تجزیه شده‌اند. گرایش چپ جنبش دانشجویی اعتماد به نفس یافته است تا حضور علنی و مستقل خود را اعلام نماید. کابوسی که خواب را بر حکومت اسلامی حرام کرده بود، هم اکنون به واقعیت دانشگاه‌ها و جنبش دانشجویی تبدیل شده است. دولت احمدی نژاد با این توهم که می‌تواند بار دیگر رکود و خمود اوائل دهه ۶۰ را بر دانشگاه‌ها حاکم کند، موج جدیدی از سرکوب و بگیر و ببند دانشجویان را سازمان داده است. اما این اقدامات هرچند با آزار و اذیت دانشجویان همراه است، هرگز نخواهد توانست نتایج مورد نظر حکومت را به بار آورد. چرا که جنبش دانشجویی یک جنبش درخود نیست. از جنبش طبقه کارگر و توده‌های مردم انرژی می‌گیرد، نمایانگر مبارزه جاری در جامعه است و خود بر آن تاثیر می‌گذارد. جنبش طبقه کارگر ایران و جنبش‌های توده‌ای مرحله رخوت و ترس از سرکوب را پشت سر گذاشته‌اند و به اشکال مختلف به پیشروی ادامه می‌دهند. جنبش دانشجویی نیز تنها چشم‌اندازی که در مقابل خود دارد، پیشرفت به مراحل بالاتر مبارزه و رادیکال شدن است. سرکوب به ابزار پوسیده‌ای تبدیل شده که قادر نیست سیلی را که به راه افتاده است، متوقف سازد.

زنده باد سوسیالیسم

نیاز جمهوری اسلامی به روابط سیاسی با آمریکای لاتین

گسترده تر با کشورهای آمریکای لاتین این دست آورد را برای جمهوری اسلامی دارد که این رژیم از اعتباری که به هر حال این کشورها، به خصوص ونزوئلا، در افکار عمومی کسب کرده اند به نفع خود استفاده کند. وگرنه امروز کم تر کسی ست که از ماهیت به غایت ارتجاعی جمهوری اسلامی بی اطلاع باشد به همین خاطر است که حتا مسئولان کنونی ونزوئلای از اعلام روابط بی قید و شرط با جمهوری اسلامی اکراه دارند. در این زمینه پاسخ خوزه - ویسنته رانخل، معاون رئیس جمهور ونزوئلا در مصاحبه با خبرنگار آژانس پیه که ماه نوامبر گذشته صورت گرفت، خالی از لطف نیست. خبرنگار این آژانس از رانخل پرسید: سیستم اتحاد ونزوئلا مثلا با ایران چگونه پیش می رود؟ وی پاسخ داد: با ایران، اتحادی وجود ندارد، یک رابطه ی مهم موجود است. همانطور که ما با چین و هند و مالزی و اندونزی رابطه داریم با ایران هم داریم، ما در حال آشنایی با سیاست بین المللی هستیم.

پاسخ آقای رانخل روشن است. روابط کشور متبوع وی در چارچوب روابط نظم موجود دیپلماتیک صورت می گیرد. شاید کسی امروز هنوز گمان کند که چین یا کوبا سوسیالیستی هستند اما همان شخص خوب می داند که هند و مالزی و اندونزی کشورهایی هستند که مانند جمهوری اسلامی خلص سرمایه داری اند و ونزوئلا یا نیکاراگوئه هم با همه آن ها رابطه دارد. بنابراین رابطه ی این کشورها با جمهوری اسلامی نباید هیچ گونه خللی در مبارزه با این رژیم و افشای هر گونه رابطه ای به هر بهانه و از هر نوعی باشد ایجاد نماید. جمهوری اسلامی را نه خدا و پیغمبر نجات می دهد و نه روابط با چاوز و کاسترو و اورتگا!

اورتگا خواسته شود که از آخرین اقداماتش سخن بگوید، شاید وی پاسخ دهد که بنیانگذاری "بلوک کارفرمایان ساندینیست" از جمله فعالیت های چند سال اخیرش بوده است. به عبارت دیگر چاوز و اورتگا هر چند تضادهایی با سیاست های امپریالیستی آمریکایی دارند به طوری که این امپریالیسم هار حتا برضد چاوز کودتا هم سازمان می دهد اما از سوی دیگر در عمل و پراتیک روزمره در چارچوب های نظم موجود طبقاتی که در کشورهايشان موجود است عمل می کنند. بدیهی ست که هر کمونیستی باید از اصلاحاتی که در ونزوئلا برای رفاه و آزادی بیش تر توده های مردم این کشور صورت می گیرد دفاع کند و همچنین بدیهی ست که هر کمونیستی باید سربازی را که چاوز به نام سوسیالیسم قرن بیست و یکم با الگو قرار دادن عیسی مسیح و فیدل کاسترو نامگذاری کرده است و همچنین روابطش را با جمهوری ارتجاعی اسلامی افشاء کند.

در طرف دیگر این روابط دیپلماتیک، رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. جمهوری اسلامی که در زمینه های اقتصادی و تجاری به مراتب با کشورهای سراپا وابسته به امپریالیسم آمریکا مانند امارات متحده عربی و ترکیه روابط بیش تری دارد تا با ونزوئلا و کوبا، در زمینه ی روابط دیپلماتیک در پی رابطه ی بیش تر با کشورهای آمریکای لاتین است. چرا که جمهوری اسلامی به ویژه با پرونده ی اتمی اش بیش از هر زمان دیگری ایزوله شده و مجبور است که در صحنه ی دیپلماتیک جهانی روابطی برای خود دست و پا کند. از سوی دیگر برقراری روابط

ضد کمونیستی رسانه های بزرگ وابسته به سرمایه داری جهانی علیه سوسیالیست ها و نیروهای چپ رادیکال ایران و از سوی موجب برخی از سردرگمی ها در درون برخی از محافل همینان شده است. این که رسانه های بزرگ سرمایه داری جهانی مانند بی.بی.سی. و دست اندرکاران آن از هر فرصتی برای تضعیف نیروهای چپ رادیکال ایران استفاده می کنند نباید موجب شگفتی باشد، چرا که این جزئی از وظایف دائمی آن هاست و روزنامه نگاران این رسانه ها هم بدون چنین خدمتی از نان خوری می افتند!

اما آیا سوسیالیست ها و چپ های رادیکال ایران می بایستی در برابر چنین رویدادهای نه چندان مهم سیاسی دچار سردرگمی شوند و نتوانند موضعی اتخاذ کنند؟ هر قدر این سوسیالیست ها آغشته تر به بازمانده های نظریات انحرافی گذشته باشند سردرگمی آنان برای اتخاذ موضع بیش تر خواهد بود. در دورانی که "احزاب برادر" مدافع اتحاد شوروی سابق هنوز وزنه و نیرویی محسوب می شدند هر سیاست و موضع ضدآمریکایی، ضدامپریالیستی و لذا قابل دفاع جا زده می شد. به همین خاطر بود که حزب توده و امثالهم از یک رژیم به غایت ارتجاعی و ضدانسانی به نام جمهوری اسلامی ایران دفاع کردند و هنوز هم از برخی جهات می کنند. ولی در همان دوران و هم چنین امروز موضع چپ رادیکال ایران مشخص و روشن بود و هست. کمونیست های ایران همواره از این سیاست لنینی دفاع کرده و می کنند که حتا یک موضع عام ضدامپریالیستی نباید آنان را ذره ای از مبارزه برای برانداختن یک ارتجاع سیاسی مانند جمهوری اسلامی دور کند. به عبارت دیگر همانگونه که لنین مبارزه ی ضدامپریالیستی را از مبارزه علیه ارتجاع جدا نمی کرد، کمونیست های ایران نیز هرگز نباید یکی را قربانی دیگری بکنند.

واقعیت این است که چاوز و اورتگا که اکنون به ایران رفت و آمد می کنند، علی رغم تمام ادعاهایی که دارند، نه نمایندگان سوسیالیسم هستند و نه رهبران انقلابی. کافی ست که در این مورد دو مثال ساده آورده شود. وقتی که از چاوز پرسیده می شود که الگوی وی برای "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" چیست وی پاسخ می گوید: عیسی مسیح و فیدل کاسترو! اگر از آقای

نشریه کار

ارگان سازمان فدائیان (اقلیت)

را بخوانید

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

حل مسئله فلسطین

به شیوه امپریالیست ها

جستجو برای ریشه یابی علل و عوامل وضعیت بحرانی و انفجاری که منطقه خاورمیانه را، از استان هلمند در جنوب افغانستان تا نوارغزه در کرانه دریای مدیترانه، به میدان جنگی خونین بدل ساخته است، به نهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ برمی گردد. روزی که تروریست های اسلام گرا برج های دولتی "مرکز تجارت جهانی" در شهر نیویورک را با دو هواپیمای مسافری ربوده شده مورد حمله قرار داده و هزاران نفر را به کام مرگ فرستادند. هنوز گرد و خاک ناشی از سقوط این دو برج فرو ننشسته بود که دولت آمریکا "خاورمیانه" را مرکز طرح این عملیات خوانده و تجدید آرایش سیاسی این پراشوب ترین منطقه جهان را تنها راه دستگیری، مجازات و مقابله با آمرین و عاملین این جنایت اعلام کرد. با چشم انداز دستیابی به این هدف بود که سیاست "جنگ با تروریسم" و ایجاد "خاورمیانه بزرگ" از طریق "دموکراتیزه" کردن کشورهای دیکتاتورزده این منطقه در دستور کار قرار گرفت.

اکنون پس از گذشت چند سال، نتایج فاجعه بار این اقدامات بر همگان آشکار شده است. پای امپریالیستها به هرجای این منطقه بحران زده که رسیده، نتیجه تنها جنگ، کشتار، فلاکت اقتصادی و تشدید اختلافات مذهبی- قومی بوده است. عراق، اولین نقطه کاریست این سیاست بود که یکسر به شکست انجامید. در حالیکه عراق در آتش جنگ می سوخت، نوبت به لبنان رسید. در اینجا با اعمال نفوذ، حمایت مستقیم و صرف میلیونها دلار امپریالیستها موفق شدند در انتخابات فوریه ۲۰۰۵ دولتی گوش به فرمان خود بر سر کار بیاورند که وظیفه مقابله با نفوذ مرتجعین اسلام گرا را به عهده داشت. برغم تمام تشبیهات امپریالیستها و حمله ارتش اسرائیل به جنوب لبنان در تابستان ۲۰۰۶، نتیجه اما تقویت و گسترش بیشتر نفوذ "حزب الله" بود. پس از لبنان، نوبت به برقراری "دموکراسی" در فلسطین در هم شکسته و غرق به خون رسید. طرح دولت جورج بوش، که از حمایت کامل اتحادیه اروپا و دولت اسرائیل برخوردار بود، صرفا برپائی یک انتخابات نمایشی و کسب مشروعیت برای دولت فلسطین به رهبری سازمان فتح بود. اما توده های فقیرزده و ستمدیده فلسطین، سرخورده از ارتشاء و زورگویی تازه به دوران رسیدگان "فتح"، نارضایتی از وضع موجود را با رای خود به نمایندگان حماس، به نمایش گذاشتند. به این ترتیب دستورالعمل انتخابات ژانویه ۲۰۰۶،

که به اعتراف دهها نفر از "ناظران" بین المللی طابق النعل بالنعل مطابق موازین "دموکراتیک" ساخته دست دولت های امپریالیستی غرب برگزار شد، نه تضعیف مرتجعین اسلام گرا و تقویت جناح وابسته به غرب، که پیروزی قاطع جنبش اسلامی حماس بود. این وضعیت تمامی امپریالیستها را غافلگیر نمود. "دموکراسی" صادراتی که باید نامزدهای مورد نظر آنها را به قدرت می رساند، اکنون به پیروزی مخالفین آنها منجر شده بود. از سوی دیگر، تجربه ناموفق عراق، به آنها امکان نمی داد که با یک لشگرکشی کار حماس را یکسره سازند. به این دلیل آنها راه محاصره اقتصادی و به زانو درآوردن تدریجی دولت خودگردان فلسطین به رهبری حماس را در پیش گرفته و یک بار دیگر ماهیت فریبکارانه و دروغین ادعاهای دموکراسی خواهانه خود را به نمایش گذاشتند.

اعمال تحریم اقتصادی از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا و توقیف میلیونها دلار درآمد های مالیاتی دولت خودگردان فلسطین از سوی اسرائیل، شرایط را برای توده های فقیرزده فلسطین بیش از پیش دشوار ساخت و پرداخت حقوق و دستمزد کارگران و کارکنان دولت را ماهها به عقب انداخت. تاثیر این سیاست بویژه در نوارغزه، که بیش از ۹۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی کرده، تنها با کمک های سازمان ملل زنده بوده و بیش از ۶۰ درصد جمعیت فعال آن بیکار هستند، عواقب فاجعه آمیز به همراه داشت. همزمان با اعمال فشار به حماس، سیاست تقویت "فتح" و تشدید اختلافات میان این دو گروه دنبال شد. برغم تحریم اقتصادی دولت تحت رهبری حماس، میلیونها دلار با هدف ایجاد و تقویت یک نیروی نظامی گوش به فرمان امپریالیستها، با نام "گارد ریاست جمهوری"، به جیب فتح سرازیر شد. ادامه این سیاست جنایتکارانه سرانجام، در اواسط اکتبر سال گذشته، به یکرشته درگیری های مسلحانه میان نیروهای نظامی فتح و حماس منجر شد. ارتجاع عرب، در وحشت از گسترش منازعات و برغم نارضایتی ضمنی امپریالیستها، به فوریت دست به کار حل اختلافات میان دو گروه فتح و حماس شد. حاصل این تلاش ها بر پائی "کنفرانس مکه" به ابتکار دولت عربستان سعودی در ماه فوریه و تشکیل "دولت وحدت ملی فلسطین" متشکل از حماس و فتح بود. برغم تمام این اقدامات، امپریالیسم آمریکا ضمن ادامه کمک های مالی و تسلیحاتی خود به فتح، افزایش سریع تعداد سربازان "گارد ریاست جمهوری" از ۲۵۰۰ نفر به ۸۵۰۰ نفر را در دستور کار گذاشت. به نظر می رسد که طرح امپریالیستهای آمریکائی یکسره ساختن کار حماس در آینده ای نزدیک بود. روشن بود که دوران "صلح

مسلح" به خاتمه خود نزدیک می شد. نیروهای نظامی حماس در نوار غزه سرانجام روز ۱۴ ژوئیه، با یکرشته عملیات برق آسا، شکست قطعی بازوی نظامی فتح را آغاز کرده و پس از چند روز کنترل کامل نوارغزه را به دست گرفتند. دهها نفر نیروی نظامی وابسته به فتح دستگیر شده و مراکز عملیاتی فتح تا دفتر محمود عباس به اشغال درآمد و وسایل این مراکز به یغما برده شد. محمود عباس ضمن انحلال "دولت وحدت ملی فلسطین"، "سلام فیاض" را مامور تشکیل یک دولت اضطراری نمود. نیروهای نظامی وابسته به فتح هم کنترل مناطق کرانه غربی رود اردن را به دست گرفته و دهها نماینده مجلس و رهبران حماس در این منطقه را دستگیر کرده و دفاتر این جریان را تعطیل نمودند. بلافاصله، تمامی امپریالیستها و دولت اسرائیل، که مسبب اصلی سیه روزی توده های مردم فلسطین هستند، ضمن حمایت از دولت جدید، کمک های مالی خود به دولت خودگردان فلسطین را از سر گرفتند. اغلب کشورهای عربی هم ضمن حمایت از دولت اضطراری فلسطین، حمایت خود را از اقدامات امپریالیستها اعلام نمودند. به این ترتیب طرح امپریالیستها برای یکسره نمودن کار حماس با تشکیل دو دولت خودگردان فلسطینی وارد مرحله جدیدی شد.

برغم آرامش نسبی روزهای اخیر، اما هنوز پایانی به روزهای دشوار و سختی که توده های مردم فلسطین در نوار غزه پشت سر می گذارند، نیست. دولت اسرائیل به دلیل تجدید آرایش سیاسی هفته های اخیر نتوانست دخالتی فعال در این درگیری ها به نفع فتح داشته باشد. اما اکنون با انتخاب وزیر دفاع جدید، به نظر می رسد که باید منتظر تشدید فشار نظامی اسرائیل بر نیروهای حماس در نوار غزه بود. دولت مصر هم اعلام نموده که اجازه برپائی یک دولت اسلامی در همسایگی خود را نخواهد داد. با تنگ تر شدن حلقه محاصره به دور حماس در نوار غزه، رهبران این گروه به تکاپو افتادند تا شاید راهی برای فرار از این وضعیت بیابند. توده های مردم فلسطین در نوارغزه هم دیگر باور خود به حماس را از دست دادند. برغم تمام این تغییرات و احتمالات، اما هیچ چشم اندازی برای حل بحران خاورمیانه متصور نیست. این بحران، به دنبال نیروئی که بتواند پاسخ گوی نیازهای آن باشد، به هر گوشه ای سر کننیده و جریانات مختلف سیاسی را با سرعت گردباد به مرکز تحولات می راند. پس از مدت کوتاهی و با آشکار شدن ناتوانی این نیروها از حل بحران، توده های کارگر و زحمتکش به این جریانات پشت کرده و جستجو برای یافتن نیروئی که بتواند پاسخ گوی رادیکالیسم آنها باشد، دوباره از سر گرفته می شود. این است منطق مبارزه طبقاتی.



بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت)

شعله های خشم، بار دیگر زبانه کشید

کارگران و زحمتکشان!

سه شنبه شب، شعله های خشم و اعتراض توده های زحمتکش مردم ایران، بار دیگر زبانه کشید و تهران تا نخستین ساعات بامداد روز چهارشنبه، عرصه درگیری مردم با نیروهای سرکوب مزدور حکومت اسلامی بود. تعداد زیادی پمپ بنزین به آتش کشیده شد. بانک ها و فروشگاه های زنجیره ای دولت و سرمایه داران مورد حمله قرار گرفت. گستردگی این اعتراض به حدی بود که واحدهای ضد شورش قادر به مهار اوضاع نبودند. مزدوران بسیج و سپاهی را به یاری طلبیدند. نیروهای سرکوب به سوی مردم آتش گشودند. حداقل ۳ نفر کشته و تعدادی زخمی شده اند. گروهی از مردم نیز دستگیر شده اند.

گرچه این اعتراض در تهران گسترده بود و شکل شورش به خود گرفت، اما محدود به تهران نبود. همین که در ساعت ۹ شب، شبکه دوم خبر اجرای سهمیه بندی بنزین را از ساعت ۱ بامداد اعلام نمود. در شهرستان ها نیز، مردم، سیل آسا به سوی پمپ بنزین ها یورش بردند. اما بسیاری از آنها پشاپیش تعطیل کرده بودند. در سراسر ایران، پلیس و دیگر نیروهای سرکوب در پمپ بنزین ها و خیابان ها مستقر شدند، تا مانع گسترش این اعتراضات گردند.

اعتراض توده های مردم سراسر ایران، به ویژه شورش توده های مردم زحمتکش تهران، اعتراض به رژیم ست که زندگی را بر دهها میلیون تن از توده های مردم تباه کرده است. میلیون ها انسان را به ورطه فقر و گرسنگی سوق داده است. هر روز به بهانه ای بهای کالاها و خدمات مورد نیاز را افزایش می دهد. اعتراض توده مردم به موجودیت رژیم ست که دشمن مردم است و چنان از توده ها وحشت دارد که همچون یک راهزن، اقدام راهزانه خود را غافل گیرانه انجام می دهد. تصمیم ارتجاعی و ضد مردمی خود را شبانه اعلام می کند، تا مردم فرصت واکنش اعتراضی پیدا نکنند.

توده های مردم ایران آگاهند که سهمیه بندی بنزین، مقدمه ای برای چاپیدن بیشتر آنها توسط دولت است. بهای بنزین به زودی، حداقل سه، چهار برابر می شود. این افزایش، موج عنان گسیخته دیگری از گرانی کالاها و خدمات مورد نیاز مردم زحمتکش را در پی خواهد داشت.

اعتراض توده های مردم، اعتراض برحق آنها به رژیم ست که جز تباه کردن زندگی کارگران و زحمتکشان در ایران ثمری نداشته و نخواهد داشت. باید دامنه اعتراض را وسعت داد. هر سکوتی، ارتجاع حاکم بر ایران را هارتر خواهد کرد.

خواست فوری توده های میلیونی مردم ایران این است: بساط سهمیه بندی بنزین باید برچیده شود. بهای بنزین نباید، یک ریال افزایش یابد.

مرگ بر رژیم که با افزایش روزافزون بهای کالاها و خدمات، زندگی میلیون ها تن از مردم زحمتکش را تباه کرده است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - بر قرار باد حکومت شورائی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

۶ تیر ۱۳۸۶

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

آیا تضمینی بر ادامه کاری سندیکای کارگران شرکت واحد هست؟

کارگری را نیز خنثا ساخت به هر رو، نباید گذاشت رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی، کارگران پیشرو و فعالین کارگری، این ثروت های اندوخته شده طبقه کارگر را به یغما برد.

اکنون هیچ کارگر ولو نیمه آگاهی نیست که به ماهیت ضدکارگری جمهوری اسلامی و این که این رژیم مخالف آزادی های سیاسی، مخالف تشکل های مستقل کارگری اعم از صنفی یا سیاسی و مخالف تشکل هایی از نوع سندیکای کارگران شرکت واحد است، پی نبرده باشد. دو سال بعد از اعلام موجودیت سندیکای کارگران شرکت واحد، نه تنها این سندیکا از سوی رژیم به رسمیت شناخته نشده و مجوز "قانونی" برای فعالیت آن صادر نشده است، بلکه کارگران این شرکت و رهبران سندیکای آن ها، مدام تحت فشار و پی گرد قرار داشته اند. منصور اسانلو رئیس هیئت مدیره سندیکا چند بار ربهوده شده، ماه هابه حبس افتاده و اکنون به پنج سال زندان محکوم شده است. دهها تن دیگر از فعالین این سندیکا نیز دایما در معرض تعقیب و پی گرد بوده و مورد تهدید و ارباب قرار گرفته اند، تعلیق و اخراج شده اند، به دادگاه احضار شده اند و پیوسته در معرض بازداشت و شلاق و حبس بوده اند. اینها همه البته آن طور که گرایش سوپر راست و رفرمیست قانوننگرا وانمود می کند، نه از آن روست که سندیکای کارگران شرکت واحد برای تحقق مطالبات کارگران، در نیمه دوم سال ۸۴ به اعتصاب روی آورد! و یا به این دلیل که اعضای هیئت مدیره سندیکا دچار "خود محوری" و "خودشیفتگی" شده اند و با رسانه های خارجی، زیادی مصاحبه می کنند و یا در جمع های دانشجویی حضور یافته اند، (۱) - کسی که در پوشش نفدسندیکای شرکت واحد چنین لاطاناتی به هم می بافت، آگاهانه یا ناآگاهانه، سرکوب سندیکای کارگران شرکت واحد توسط رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی راتوجیه می کند و یا در بهترین حالت آن رابه گردن رهبران سندیکا میاندازد. بلکه از آن روست که رژیم جمهوری اسلامی که در آن دین و دولت به طور کامل و همه جانبه در هم ادغام شده اند، رژیمی است ارتجاعی که ذاتا مخالف آزادی های سیاسی از جمله آزادی تشکل های مستقل کارگری است. این رژیم، مخالف تشکل یابی کارگران است و روشن است تشکلی را که به ابتکار و توسط خود کارگران به وجود آمده باشد برای تحقق مطالبات کارگران مبارزه نماید، نه تنها به رسمیت نمی شناسد و برای فعالیت آن مجوز صادر نمی کند، بلکه به دفتر آن نیز یورش می برد، آن را تخریب می کند و فعالین آن تشکل را نیز مورد تعقیب و پیگرد قرار می

سرکوبگرانه رژیم مقاومت کند، تلاش رژیم و عوامل آن برای نفاق افکنی در میان کارگران را خنثا سازد و از درون این کشمکش و جنگ نابرابر، سرفراز بیرون بیاید. کارگران پیشرو و فعالین سندیکای شرکت واحد که در جریان یک رشته جدال های مداوم، بی تردید تجارب عملی بسیار مهمی را نیز آموخته اند، با حفظ هوشیاری، ابتکار عمل کارگری و اتکاء به توده کارگران قادرند بر موانع موجود در این زمینه نیز فائق آیند و برغم تشدید جو خفقان و سرکوب، در همان مسیر پیموده شده، راه خود را ادامه دهند.

البته سندیکای کارگران شرکت واحد یا هر تشکل کارگری مستقل دیگر و به طور کلی جنبش کارگری نمی تواند و نباید نسبت به تشدید سرکوب و افزایش فشارهای پلیسی علیه فعالین کارگری و نسبت به تلفات و خسارات خود در این جدال، بی توجه یا بی تفاوت بماند. کارگران پیشرو و فعالین کارگری محصول سال ها کار و فعالیت آگاه گرانه، نژمه سال ها درد و رنج و صرف انرژی و زحمات اند و بی هیچ تردیدی در زمره ثروت های طبقه کارگر محسوب می شوند و طبقه کارگر نمی تواند و نباید این ثروت را بدون حساب و کتاب مصرف کند و یا دچار ولخرجی شود. برعکس در اینجا، در شرایط مشخص ایران که یک دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته حاکم است، اجرای دقیق ترین صرفه جوئی ها و رعایت پنهانکاری، ضروری، و شرط ادامه کاری و بقاء فعال تشکل های کارگری و نیاز حیاتی جنبش کارگری محسوب می شود.

ادامه کاری و بقاء فعال سندیکای شرکت واحد، در گرو روش های مناسب سازماندهی و تلفیق معقول فعالیت مخفی و علنی است. گرچه بازتاب شدت اقدامات سرکوبگرانه کارگران و اختناق تشدید شونده حاکم بر جامعه، تا هم اکنون هم عملا برخی شیوه های اصلاحی فعالیت در میان کارگران را به فعالین کارگری و سندیکائی تحمیل نموده است، باین همه روشن است که اتخاذ روش ها و مکانیزم هایی که ضربه پذیری این تشکل و خسارات و تلفات آن را کاهش دهد، ضرورتی است که باید به طور آگاهانه به آن پرداخته شود. از این طریق، در واقع بی آن که مضمون اهداف، فعالیت ها و مطالبات سندیکا را تنزل داد، نه فقط می توان دامنه تلفات و خسارات راکاهش داد، بلکه همچنین می توان اثرات سوء احتمالی این خسارات و تلفات بر روی توده کارگران و حتایروری برخی از فعالین

کار احمدی نژاد مهور گردید و در برابر فعالیت آن، موانع متعددی نهاده شد، اما به همت فعالان سندیکا، که از حمایت توده کارگران این شرکت برخوردار بوده اند، فعالیت این سندیکا، گرچه با افت و خیز، گرچه به بهای تحمل شرایط بسیار دشوار معیشتی و گرچه به بهای اخراج و محرومیت و زندان، اما تا به امروز ادامه یافته است. اگر تخریب و اشغال مکان جلسات هفتگی سندیکا نتوانست کار این سندیکا را به تعطیل بکشاند و دو سال پیش کارگران شرکت واحد، تنها چند روز پس از یورش وحشیانه عمال رژیم به این مکان، نتوانستند مجمع عمومی خود را در کف خیابان و در محاصره نیروهای نظامی و امنیتی رژیم تشکیل دهند و رسماً موجودیت سندیکای خود را اعلام نمایند، اگر تعلیق، ضرب و جرح، بازداشت و حبس کارگران و رهبران سندیکا نتوانست خللی در اراده آنها به ادامه مبارزه ایجاد کند، اکنون که کارگران شرکت واحد، به ویژه فعالین و رهبران سندیکا که یک پروسه سخت و سنگین دوساله ی درگیری و کشمکش دائمی با رژیم جمهوری اسلامی و دستگاه امنیتی آن را پشت سر گذاشته اند و در جریان این مبارزه و کشمکش، تجارب گرانهایی نیز آموخته اند، دلیلی وجود ندارد که این بار نتوانند مجمع عمومی خود را به شکل موفقیت آمیزی برگزار نمایند و یا بر ادامه کاری سندیکا پافشاری نکنند.

هر چند در این زمینه کماکان موانعی موجود است و شرایط حاکم بر جامعه، در مقایسه با دوسال قبل، تغییراتی مثبتی بر تشدید بیش از پیش اختناق را شاهد بوده است، و هر چند اقدامات پلیسی و سرکوب گرانه علیه کارگران و فعالین کارگری نسبت به گذشته افزایش یافته است، اما کارگران شرکت واحد و فعالین سندیکائی نیز تغییراتی را از سر گذرانده اند و همان کارگران و فعالین سندیکائی دوسال قبل نیستند. آنان، چه از لحاظ ارتقاء آگاهی یا شناخت از دستگاه حاکم و روش های بسیار مزورانه و گاه پچییده آن در قبال فعالین کارگری و چه از جنبه جلب حمایت های بین المللی گام های قابل توجهی نیز به پیش برداشته اند.

طی دوسال جنگ و رودروئی، که در آغاز، دامنه و شدت آن، شاید برای بسیاری از کارگران و فعالین سندیکا نیز غیر قابل تصور بود، سندیکای کارگران شرکت واحد، توانست در برابر دروغ بافی ها، دوز و کلک ها، تهدیدها و تطمیع ها، زور گوئی ها و روش های به غایت ضد انسانی و به شدت

آیا تضمینی بر ادامه کاری سندیکای کارگران شرکت واحد

دهد. اکنون ۲۹ سال پس از حاکمیت ارتجاع اسلامی و دو سال پس از اعلام موجودیت سندیکای شرکت واحد کسی نمی تواند این واقعیت را، البته اگر که ریگی به کفش نداشته باشد، انکار نماید و بر ماهیت ارتجاعی و ضد کارگری نظام حاکم سرپوش بگذارد. جمهوری اسلامی در طی این دو سال به انحاء مختلفی کوشیده است در مرحله نخست این سندیکا را از هم بپاشاند و در مرحله بعدی با تحمیل یک رشته درگیری ها و اقدامات فرسایشی بر کارگران و فعالین سندیکا و تبدیل آن به مشغله اصلی سندیکای شرکت واحد، رهبران سندیکا را از پرداختن به سایر مسائلی که توده کارگران با آن دست به گریبان اند، بازدارد.

با این همه باید به این مسئله نیز اشاره کرد که جنبش طبقاتی کارگران اکنون به مرحله ای رسیده است که مخالفت رژیم و تلاش ها و اقدامات سرکوبگرانه آن نمی تواند به سادگی راه را بر فعالیت و ادامه کاری تشکیلی از نوع سندیکای شرکت واحد به کلی مسدود کند. تشکیلی که به نیروی خود کارگران ایجاد شده است، از طریق استمرار و گسترش مبارزه برای تحقق مطالبات توده کارگران، با اتکاء به نیروی کارگران و از طریق بسیج و سازماندهی این نیرو، و در یک رویارویی دائمی ست که می تواند خود را بر رژیم تحمیل کند و راه را برای ادامه کاری خویش باز نگاه دارد.

عضویت سندیکای شرکت واحد در "فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل" (ITF)، شرکت و سخنرانی اسانلو به عنوان نماینده سندیکا در نشست آی تی اف که ۲۴ تا ۲۶ خرداد در لندن برگزار گردید، همچنین شرکت و سخن رانی وی در اجلاس سالانه کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگری جهان (ITUC) در بروکسل، - صرف نظر از ماهیت این اتحادیه ها- بیانگر چیز دیگری نیست جز آن که سندیکای شرکت واحد علی رغم تمام تلفات و خسارات، موجودیت خود را در این حدود بر رژیم تحمیل نموده است، ولو آن که رژیم، سندیکای شرکت واحد را به رسمیت نشناخته است و یا هر آینه ممکن است تعرض بزرگ تری را نیز علیه آن سازمان دهد.

اقدامی از این دست توسط سندیکای کارگران شرکت واحد، نه فقط کوشش رژیم و تشکیلاتی دست ساز آن برای منزوی ساختن سندیکای شرکت واحد را خنثا می سازد، بلکه در عین حال می تواند توجه توده های کارگر متشکل در اتحادیه های عضو این

نهادهای را به معضلات و مسائل جنبش کارگری ایران جلب نماید و کسب حمایت آنها از جنبش کارگری ایران را نیز در پی داشته باشد و از این طریق به ادامه کاری سندیکا نیز یاری برساند. با این همه روشن است که سندیکای شرکت واحد ضمن جلب حمایت کارگران از سراسر جهان، برای آنکه سندیکای کارگران شرکت واحدمانند، قبل از هر چیز باید روی نیروی کارگران این شرکت و روی نیروی اتحاد کارگران ایران حساب کند. سندیکائی که به نیروی کارگران شرکت واحد ایجاد شده است، در وهله نخست، تنها با بسیج، اتحاد و تغذیه از نیروی همین کارگران است که می تواند موجودیت خود را تحمیل و ادامه کاری خود را تضمین کند.

در پایان نکته بسیار مهمی را که حتما باید به آن اشاره نمود این واقعیت است که از اعتصاب بهمن ۸۴ به این سو، اقدامات سندیکای شرکت واحد در جهت بسیج نیروهای بدنه خود، بطور محسوسی دچار افت شده است. بی هیچ گونه تعارفی، این یک روندی بسیار منفی است که تداومش چیز دیگری جز جدائی رهبران سندیکا از توده کارگران نیست و بی هیچ گونه تردیدی، به زیان بقاء فعال و ادامه کاری سندیکا است. جدائی رهبران سندیکا از توده کارگران، یعنی رواج بوروکراتیسم در سندیکا و تبدیل سندیکای یک تشکیلات بوروکراتیک، مشابه همین اتحادیه هائی که رهبران آنها، در بالا و از فراز سر کارگران تصمیم می گیرند و در همان بالا و دور از چشم کارگران علیه منافع آنها به بند و بست می پردازند. رهبران سندیکای شرکت واحد، این روند منفی را باید هشدار جدی تلقی نمایند، پیش از آنکه دیگر خیلی دیر شده باشد، به رویکرد اولیه خود به توده ها رجعت کنند. هشت هزار عضو سندیکا را در یابند و با تغذیه و بسیج این نیروی عظیم، ۱۷ هزار کارگر شرکت واحد را که جز تعدادی معدود، همه از سندیکای خود حمایت می کرده اند، حول مطالبات رادیکال کارگری به میدان مبارزه بکشانند.

بدون ارائه پاسخ های عملی و مناسب به این ضرورت ها و تحقق مواردی که به اختصار بدان اشاره شد، نه فقط تضمینی برای ادامه کاری و بقاء فعال سندیکای کارگران شرکت واحد متصور نیست، بلکه بتدریج این سندیکا، اعتبار، نقش مثبت و جایگاه مهمی را که تاکنون در جنبش کارگری کسب نموده است، از دست خواهد داد.

زیر نویس:

۱- نگاه کنید به مقاله "نقد کارگری بر سندیکای کارگری، ضرورت نقد در برابر خطای ناگزیر" به قلم حسین اکبری مندرج در سایت اخبار روز مورخ ۵ خرداد ۸۶.

کمک های مالی

کانادا (*)

۱۵۰ دلار	قایقران
۵۰ دلار	مهران بندر
۵۰ دلار	دریا
۵۰ دلار	لاکومه
۱۰۰ دلار	ستاره
۵۰ دلار	صدای فدائی
۱۰ دلار	نرگس
۱۰ دلار	نقیسه نصری
۱۰ دلار	انقلاب
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورانی ۱
۳۵ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۵۰ دلار	رفیق روزبه

هند

۱۰۰ یورو	رفیق محسن
۴۰ یورو	رفیق شهید علی اکبر صفائی فراهانی
۱۵۰ یورو	منصور اسکندری

سوئیس

۱۰۰ فرانک	شورا
۱۰۰ فرانک	اشرف

ایران

۲۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۳۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۵۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزنی

آلمان

۱۰ یورو	بهار
۱۰ یورو	رفیق رشید حسنی
۵ یورو	کامی
۲۵ یورو	Ahmet kaya

انگلیس

۵۰ یورو	بهرنگ
---------	-------

فرانسه

۶۰ اورو	زیبرم
۵۰ یورو	بیژن جزنی

دانمارک

۲۰۰ کرون	آزادی ۱۳۷۰
----------	------------

(*)- در لیست کمک مالی مندرج در کار ۵۰۲ یک کمک مالی از کانادا اشتباه باکد حبیب شلمور ارسال شده بود که درست آن حبیب سلحشور است.

تشکل های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک های ما (۳)

تشکل های غیر حزبی کارگران

تاکیدی که تاکنون بر تشکل حزبی طبقه کارگر و نقش هسته های سرخ کارخانه ها و محلات، به عنوان پایه های مستحکم حزب طبقاتی کارگران گردید، مطلقاً نافی تشکل های غیر حزبی کارگران و نقش و اهمیت آنها نیست. حزب سیاسی طبقاتی کارگران همواره دربرگیرنده پیشروترین و آگاه ترین کارگران است. در حالی که تشکل های غیرحزبی طبقه کارگر، توده های وسیع کارگر را متشکل می سازند. این تشکل ها را که طبقه کارگر جهانی در جریان یک مبارزه تاریخی آفریده است، به سه گروه می توان تقسیم کرد: تشکل های سیاسی پایدار که مهم ترین آنها، شوراها هستند. تشکل های پایدار صنفی، نظیر اتحادیه ها و تشکل های انتقالی از نمونه کمیته های کارخانه. هر یک از این تشکل ها جایگاه و نقش معینی به حسب اوضاع سیاسی جامعه دارند. شوراها، تشکل سیاسی مختص طبقه کارگر در دوران تلاطمات سیاسی و انقلاب اند. بنابراین، نمی توانند تحت هر شرایطی پدید آیند و به عنوان ارگان های اقتدار سیاسی طبقه کارگر عمل کنند. اتحادیه ها یا آنچه که در ایران به آنها سندیکا اطلاق می شود، تشکل های پایدار صنفی طبقه کارگراند که در دوره های رکود سیاسی، نقش اصلی را در جنبش طبقاتی کارگران ایفا می کنند. کمیته های کارخانه، تشکل های مختص وضعیت های ویژه و ناپایدار سیاسی اند. یعنی وضعیت سیاسی جامعه و بالنتیجه مبارزات توده ای به نحوی ست که نه می توان به آن رکود سیاسی اطلاق کرد که توده مردم به کلی از مبارزه سیاسی علنی برکنارند و نه تحولات سیاسی به یک موقعیت انقلابی انجامیده است. دیکتاتوری های عریان را نیز باید در همین مقوله اوضاع سیاسی ویژه جای داد. منتها کمیته های کارخانه در چنین شرایطی عموماً مخفی فعالیت می کنند.

بر این مبنا باید دید که امروزه در ایران کدام تشکل، مناسب مبارزه توده های کارگر است.

کمیته های کارخانه و کارگاه

هرکس، این واقعیت را می داند که در ایران وضعیت معیشتی توده های کارگر وخیم است و یک بحران اقتصادی و سیاسی وجود دارد. در همین حال یک رژیم دیکتاتوری عریان نیزحاکم می باشد. در ایران، آزادی های سیاسی وجود ندارد و حقوق دمکراتیک توده های مردم از آنها سلب شده است. از این رو طبقه کارگر از داشتن تشکل های توده ای علنی محروم است. این البته به آن معنا نیست که کارگران به طور مطلق بی سازمان اند. محدود تشکل هائی به شکل مخفی و نیمه علنی و حتا با پوشش های دیگر، به شکل قانونی و علنی وجود دارند، اما آنقدر محدودند که تاثیر قابل ملاحظه ای بر کل بی سازمانی طبقه کارگر ندارند.

باین وجود، یک چیز مسلم است و همه روزه آن را می بینیم. کارگران درحال مبارزه اند. این مبارزه شکل علنی و بسیار گسترده به خود گرفته است. همان گونه که قبلاً اشاره شد، جنبش خود انگیخته کارگری در سال های اخیر چنان ابعادی به خود گرفته است که در طول تمام دوران پیدایش طبقه کارگر در ایران بی سابقه است. سؤال این است که چطور می شود در کشوری که وضعیت معیشتی کارگران بی نهایت و خیم است و تعداد اعتراضات کارگری در اشکال مختلف، در هر روز، یا هفته و ماه، گاه به اندازه قاره ای همچون اروپا می رسد، کارگران نمی توانند تشکل های پایدار خود را ایجاد کنند؟

پاسخی به این سؤال نمی توان داد مگر آنکه دلیل آن را در ویژگی های سیاسی جامعه ایران جستجو کرد. به دو ویژگی جامعه ایران باید اشاره کرد: نخستین ویژگی که همانا مانع عمده برسر راه ایجاد تشکل های صنفی پایدار طبقه کارگر است، اختناق و دیکتاتوری عریان است و دومین ویژگی، ناپایداری اوضاع سیاسی، یعنی وضعیتی ست که نه دوران رکود سیاسی درمبارزات توده ای ست و نه این مبارزه به مرحله ای رسیده است که بخواهد با رژیم حاکم و نظم موجود تعیین تکلیف کند. اما مبارزه به هر حال جاری ست. اگر اتحاد پایداری نتوانسته یا نمی تواند در لحظه کنونی مثلاً در شکل اتحادیه ها شکل بگیرد، وجود اتحادیه های ناپایدار غیر قابل انکار است. اگر این اتحاد ها وجود نمی داشت، اساساً نمی توانست بحث و صحبتی از مبارزه جمعی کارگران، در اشکالی که با آن روبرو هستیم نظیر اعتصابات، تجمعات اعتراضی، راهپیمایی ها و تظاهرات، اشغال کارخانه ها، بستن جاده ها و غیره در میان باشد. همین واقعیات نشان می دهند که کارگران در پی اتحاد هر چه بیشتر هستند، اما به تشکلی نیاز است که بیانگر تمام وضعیت موجود باشد. بنابراین، باید برای ایجاد و گسترش آن شکل از تشکل غیر حزبی کارگران تلاش نمود که منطبق بر وضعیت سیاسی موجود و سطح مبارزاتی کارگران، بتواند همین مبارزات جاری را سازماندهی و رهبری کند و به تشکل و آگاهی روز افزون کارگران یاری رساند. تجربه جنبش بین المللی کارگری و حتا جنبش کارگری در خود ایران، نشان داده است که چنین تشکلی، کمیته های کارخانه و کارگاه است.

کمیته کارخانه چیست؟ کمیته کارخانه و کارگاه، یک تشکل غیر حزبی انتقالی و ناپایدار است که تحت شرایط سیاسی ویژه ای که در بالا به آن اشاره شد، شکل می گیرد. ناپایداری آن نسبی ست و تابعی ست از وضعیت سیاسی خودیژه. خصلت انتقالی این تشکل، بیانگر این واقعیت است که کمیته کارخانه، یک پدیده ثابت و جاافتاده نیست، بلکه باید به پدیده دیگری تحول یابد. نه یک تشکل صرفاً صنفی ست که برای مطالبات اقتصادی کارگران شکل گرفته باشد و نه تشکلی سیاسی که وظیفه خود را کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر قرار داده باشد. با این وجود، هم از مطالبات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر دفاع می کند و هم مبارزه کارگران را در این هر دو شکل، سازماندهی و رهبری می کند. هم شکل مبارزه تدافعی کارگران را سازماندهی و رهبری می کند و هم مبارزه تعرضی را. این که به کدام یک از اشکال تشکل سیاسی یا صنفی طبقه کارگر تحول خواهد یافت، وابسته به تحول اوضاع سیاسی و سرنوشت مبارزه طبقاتی کارگران در این مقطع معین است. اگر جهت تحولات، ارتقاء شکل مبارزه سیاسی طبقه کارگر، پیدایش موقعیت انقلابی و حتا انقلاب باشد، کمیته های کارخانه، تحول نهانی خود را در شوراها خواهند یافت. هم شورهائی که ارگان های اعمال حاکمیت سیاسی طبقه کارگر در سطح سراسر جامعه هستند و هم ارگان های اعمال کنترل و مدیریت کارگری به صورت شورهائی کارخانه. اگر بالعکس، وضعیت کنونی در نهایت به ثبات اوضاع سیاسی و یک دوران رکود سیاسی بیانجامد، تحول نهائی این کمیته ها، سندیکا خواهد بود.

هر کس که تاریخ انقلاب سوسیالیستی اکتبر را در روسیه مطالعه کرده باشد، به خوبی می داند که کمیته های کارخانه چه نقش مهمی در جریان انقلاب فوریه تا اکتبر ایفا نمودند و چگونه شکل تحولی خود را به شوراها طی کردند.

در دوره بحران انقلابی پس از جنگ جهانی اول، به ویژه در ایتالیا

این که کمونیست ها جای پای محکمی در کارخانه ها داشته باشند و کارگران در محل کارشان سازمان های پرولتری رزمنده خود را (کمیته های کارخانه و شوراهای کارگری) ایجاد کرده باشند، بی نتیجه خواهد بود. بنابراین، کنگره یکی از وظائف مهمی را که در برابر هر حزب کمونیست، قرار گرفته است، تقویت نفوذ آن در کارخانه ها و حمایت از جنبش کمیته های کارخانه یا ابتکار ایجاد چنین جنبشی می داند."

در این قطعنامه ها که در حقیقت یک جمع بندی از تجربه بین المللی جنبش کمیته های کارخانه، محسوب می شوند، و طائفی در برابر کمیته های کارخانه قرار می گیرد که از مبارزه برای "افزایش دستمزد و شرایط زندگی بهتر" پرداخت حقوق کارگران در ایام بیکاری توسط سرمایه داران، تا مقابله با اخراج و بسته شدن کارخانه ها از طریق اشغال و برعهده گرفتن اداره امور کارخانه، برقراری کنترل کارگری، الغاء اسرار بازرگانی و حتا فراتر آن را در بر می گیرد. چنانچه در قطعنامه کنگره دوم گفته می شود: " کمیته های کارخانه باید از محدوده های کنترل در کارخانه های جدا از هم فراتر روند. آنها به زودی با مسئله کنترل کارگری بر کل رشته های صنعت و بهم پیوستگی آنها رو به رو خواهند بود. واز آنجائی که هر گونه تلاش کارگران برای اعمال کنترل بر عرضه مواد خام، یا کنترل عملیات مالی صاحبان کارخانه، با جدی ترین اقدامات علیه کارگران، از جانب بورژوازی و حکومت سرمایه داری، رو به رو می گردد، مبارزه برای کنترل تولید باید به مبارزه برای کسب قدرت توسط طبقه کارگر بیانجامد."

این تنوع وظائف که بیانگر سطوح متفاوت مبارزه کارگران در کارخانه ها یا کشورهای مختلف است، به خوبی خصلت منعطف کمیته های کارخانه را نشان می دهد. کمیته های کارخانه ای که در آن ایام شکل گرفته بودند، همان گونه که اشاره کردیم، به علت خصلت ناپایدار و انتقالی شان، نمی توانستند مدت زیادی دوام آورند واز این رو با تغییر اوضاع سیاسی از میان رفتند.

در ایران، این کمیته های کارخانه، پس از سرنگونی رژیم سلطنتی شاه در ایران، به نام شوراهای کارخانه، پدید آمدند و در شرایط سیاسی ویژه پس از قیام حتا تا مرز کنترل پیش رفتند و در برخی کارخانه ها، کنترل کارگری را معمول داشتند. اما با تسلط سیاسی جمهوری اسلامی بر اوضاع، از میان رفتند. معهذ از نیمه دوم دهه ۶۰ در سطحی دیگر، به شکل کمیته های مخفی کارخانه دوباره پدید آمدند. اما این بار، تعداد اعضای آنها بسیار محدود بود. برخی از آنها در نتیجه سرکوب و پیگرد از هم پاشیدند. امروزه در سطح محدودی این کمیته ها وجود دارند ولو اینکه اسم آنها کمیته کارخانه نباشد. ما این را می دانیم که در برخی کارخانه ها، گروه محدودی از پیشروترین و آگاهترین کارگران، مستقل از وابستگی سازمانی و سیاسی شان مشترکاً با یکدیگر فعالیت می کنند و مبارزات کارگران را سازماندهی و رهبری می نمایند. آنها حتا بر سر مسائل سیاسی اطلاعیه هائی منتشر می کنند. این در حقیقت همان کمیته کارخانه است. منتها با توجه به شرایط موجود، مخفی ست و توده وسیع کارگر را در کارخانه و کارگاه در بر نگرفته است. تردیدی نیست که در روند مبارزه، نقاط ضعف این کمیته ها بر طرف خواهد شد و به سازمان های توده ای کارگری تبدیل می شوند.

تاکید اصلی سازمان فدائیان (اقلیت) در مرحله کنونی بر روی همین کمیته های کارخانه به عنوان تشکل های غیر حزبی کارگران است. دلایل آن نیز پیش از این توضیح داده شد. این کمیته ها می توانند مبارزه کارگران را در هر سطح اقتصادی و سیاسی آن سازماندهی و

وانگلیس، مرکز اصلی ابتکار عمل توده های کارگر همین کمیته های کارخانه و کارگاه بودند که تحول خود را تا مرحله کنترل کارگری بر تولید نیز پیش بردند.

بنابراین، انترناسیونال سوم، به ویژه در نخستین سال های تشکیل خود، تاکید ویژه ای بر کمیته های کارخانه و کارگاه در جنب شعار شوراها داشت. وقتی که مسئله تشکیل سندیکاهای سرخ در برابر سندیکاهای سازشکار زرد، نیز به یک وظیفه میرم جنبش کمونیستی و کارگری جهان تبدیل گردید، انترناسیونال سوم، اصلی ترین تاکید را بر ایجاد و گسترش کمیته های کارخانه قرار داد.

کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در قطعنامه خود، "تزهائی در باره جنبش اتحادیه ای، کمیته های کارخانه ... " می گوید:

" تمایل به ایجاد کمیته های کارخانه، از علل متعددی منشاء می گیرد. (مبارزه علیه بوروکراسی ضدانقلابی، دلسردی ناشی از شکست های اتحادیه، تلاش برای ایجاد سازمانی که دربرگیرنده تمام کارگران باشد) اما در نهایت، از مبارزه برای کنترل صنعت، به عنوان وظیفه تاریخی خاص کمیته های کارخانه، نتیجه می شود.... هدف فوری مبارزه کمیته های کارخانه علیه سرمایه داری، کنترل کارگران بر تولید است. کارگران هر رشته صنعت، مستثنا از حرفه آنها، از خرابکاری سرمایه داران در رنج اند که اغلب منافع شان ایجاب می کند، تولید را متوقف سازند تا این که آسان تر بتوانند کارگران را مجبور به پذیرش شرایطی نمایند که به حال آنها مساعد نیست. نیاز به مراقبت از خود، در برابر یک چنین خرابکاری های سرمایه داران، کارگران را مستقل از عقایدشان متحد می سازد و بنا براین کمیته های کارخانه که توسط کارگران یک موسسه، انتخاب می شوند، وسیع ترین سازمان های توده ای پرولتاریا هستند.... کمیته های کارخانه سازمان های فراگیری هستند که در دسترس تمام

کارگران یک موسسه معین قرار دارند. ... اما مبارزه آنها، تدریجاً می تواند خصلت یک مبارزه سراسری به خود بگیرد."

در قطعنامه کنگره سوم، "انترناسیونال کمونیستی و انترناسیونال اتحادیه های سرخ " نیز پس از اشاره به بحران اقتصادی حاد جهان سرمایه داری، سیاست تعرضی ضد کارگری بورژوازی علیه کارگران، که هدف آن کاهش دستمزد هاست و شرایطی که از یک سو، به نارضایتی وسیع در میان کارگران و از سوی دیگر، ورشکستگی اتحادیه های کهنه و روش های مبارزاتی آنها منجر شده است، آمده است: " هر کارخانه باید به سنگر انقلاب تبدیل شود. اشکال سنتی رابطه میان توده های اتحادیه (از طریق رابطین جمع آوری حق عضویت، نمایندگان و هیئت های نمایندگی) باید جای خود را به تشکیل کمیته های کارخانه بدهد. تمام کارگران با هر عقیده سیاسی، باید در انتخابات کمیته های کارخانه مشارکت داشته باشند. طرفداران انترناسیونال اتحادیه های سرخ باید تلاش کنند که تمام کارگران کارخانه در انتخابات ارگان نمایندگی شان، مداخله داشته باشند. هر تلاشی برای انتخاب صرفاً رفقای همفکر خود در کمیته های کارخانه، که به معنای کنار گذاشتن توده های غیر حزبی باشد، باید شدیداً محکوم شود. این یک سلول حزبی ست و نه کمیته کارخانه. کارگران انقلابی باید از طریق سلول های حزبی خود، در میتینگ های عمومی و کمیته کارخانه، تاثیرگذار باشند."

در تزهائی کنگره چهارم کمینترن، نیز تاکید شد که " در شرایط کنونی هیچ جنبش کارگری نمی تواند خود را یک جنبش پرولتری توده ای کاملاً سازمان یافته بداند، مگر آنکه طبقه کارگر و سازمان های آن بتوانند کمیته های کارخانه ای را سازمان دهند که ستون فقرات جنبش باشند. به ویژه مبارزه علیه تعرض سرمایه داری و کنترل تولید، بدون

در شرایط کنونی هیچ جنبش کارگری نمی تواند خود را یک جنبش پرولتری توده ای کاملاً سازمان یافته بداند، مگر آنکه طبقه کارگر و سازمان های آن بتوانند کمیته های کارخانه ای را سازمان دهند که ستون فقرات جنبش باشند.

در خدمت این هدف بزرگ کارگری قرار دارند؟
در اینجا برای توضیح مسئله باید ابتدا به جنبش جهانی کارگری و تجارب آن پرداخت و سپس به ایران بازگشت.

در تاریخ جنبش جهانی کارگری، اتحادیه های کارگری و تعاونی ها، تاریخ خاص خود را دارند، گذشته ای داشته اند و مراحل را سپری کرده اند، تا به امروز رسیده اند. آنها همواره همان نبوده و نیستند که در دوران آغازین شکل گیری شان بود ه اند. اگر حتا به پدیده تعاونی های کارگری که خصلت سیاسی شان از همان آغاز هم محدود بوده است، نگاه کنیم، می بینیم که زمانی، گریم بر اساس توهم و اندیشه های تخیلی، هدفشان را جامعه سوسیالیستی قرار می دادند. اما، حداکثر تا اوائل قرن بیستم، دیگر چنین تعاونی هایی با این هدف، در شکل گسترده نیمه اول قرن نوزدهم وجود نداشت. ممکن است گفته شود که این تعاونی ها چون از همان آغاز خصلتی خرده بورژوازی داشتند، بنابراین روشن است که می بایستی چنین تحولی را از سر بگذرانند. پس ببینیم، در مورد اتحادیه های کارگری وضع بر چه منوال است. اگر به گذشته اتحادیه های کارگری، در مراحل اولیه شکل گیری شان، هم در یک کشور معین و هم در سطح جهانی نگاه کنیم، می بینیم که وجودشان افتخار آفرین بود. نه فقط از این جهت که مراکز قدرتمندی برای سازمان یابی طبقه کارگر محسوب می شدند و برای تحمیل مطالبات روزمره کارگران به طبقه سرمایه دار، رادیکال عمل می کردند، بلکه خواهان فراتر رفتن از نظم موجود، برانداختن نظام سرمایه داری و استقرار جامعه ای سوسیالیستی بودند. این را به وضوح می توان به ویژه در انگلیس، فرانسه و آلمان دید. اما همان گونه که می دانیم، اتحادیه های کارگری انگلیس به عنوان قدرتمند ترین شکل های طبقاتی کارگران، از اواسط قرن نوزدهم، بیش از پیش خود را به دایره مناسبات موجود محدود کردند. مارکس و انگلس از رهبران برجسته جنبش کارگری، نخست، تلاش فراوانی میبذول داشتند، تا اتحادیه های کارگری انگلیس را به فراتر رفتن از مطالبات روزمره و مبارزه برای برچیدن کارمزدی، وادارند. اما نتیجه قابل ملاحظه ای در پی نداشت. آنها سپس رهبران اتحادیه های کارگری انگلیس را مورد حمله شدید قرار دادند. مارکس، در نامه ای که به تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۷۸ به ویلهم

ما برای متشکل ساختن و آگاه نمودن کارگران به منافع طبقاتی خود، باید در هر تشکل صنفی توده ای غیر دولتی شامل سندیکا ها، تعاونی ها و جوامع مختلف کمک متقابل کارگری حضور داشته باشیم و تا جایی که به تشکل و آگاهی طبقاتی کارگران یاری می رسانند آنها را تقویت کنیم.

لیبکنشت نوشت، پس از اشاره به این نکته که طبقه کارگر انگلیس پس از ۱۸۴۸ روحیه خود را عمیقاً از دست داد و به نقطه ای رسید که تبدیل به دنباله روح حزب لیبرال گردید، می افزاید:
"رهبری آنها کاملاً در دست رهبران فاسد اتحادیه و تبلیغات چی های حرفه ای قرار گرفته است." انگلس نیز، در چندین نامه و سرانجام در مقدمه چاپ انگلیسی ۱۸۹۲ اثر خود، "وضع طبقه کارگر در انگلیس" تحلیل جامعی از علل طبقاتی و اقتصادی انحطاط اتحادیه های کارگری انگلیس ارائه داد. او پیدایش اشرافیت کارگری و سهمیم شدن قشری از طبقه کارگر انگلیس در منافع ناشی از انحصار صنعتی انگلیس را در بازار جهانی، علت عقب گرد و انحطاط جنبش اتحادیه ای انگلیس دانست. از جمله، در این مقدمه نوشت: "ثانیا- اتحادیه های بزرگ . . . این که شرایط آنها به نحو قابل ملاحظه ای از ۱۸۴۸ به بعد بهبود یافته است، در آن تردید نیست و بهترین دلیل آنهم، این واقعیت است که به مدتی بیش از ۱۵ سال، نه فقط مناسبات آنها با کارفرمایان، بلکه کارفرمایان با آنها حسنه بوده است. آنها در میان طبقه کارگر اشرافیتی را تشکیل می دهند. آنها موفق شده اند که یک موقعیت بالنسبه راحت، برای خودشان تامین کنند و آنرا چونان وضعیتی جاودانه پندارند. آنها کارگران نمونه آقایان لئون لوی و گیفن هستند. به راستی هم، امروزه آنها برای هر سرمایه دار عاقل به طور خاص و کل طبقه سرمایه دار، علی العموم،

رهبری کنند. کمیته ها، تشکل هائی در نقطه تولیدند و در دسترس کارگران. یعنی کمیته ها، تشکل هائی هستند که به ابتکار عمل خود کارگران تکیه دارند. این کمیته ها مناسب اوضاع سیاسی موجودند. اولاً- به این علت که تحت شرایط سرکوب و اختناق، قادرند به فعالیت خود در میان کارگران ادامه دهند. ثانياً به خاطر خصلت انعطاف پذیرشان، می توانند با تحول اوضاع سیاسی در جهت دگرگونی و انقلاب، که از دیدگاه سازمان ما، چشم انداز تحول اوضاع است، به تشکل هائی نظیر شوراهای ارتقاء یابند. بنا به دلایل فوق الذکر است که هسته های سرخ کارخانه، باید برای ایجاد و گسترش، کمیته های کارخانه و کارگاه تلاش کنند و تمرکز اصلی کار خود را در این تشکل های غیر حزبی کارگران قرار دهند. در مورد کمیته های کارخانه به این نکته باید اشاره کرد که مخفی و علنی بودن آنها در این دوران، تابعی ست از وضعیت سیاسی جامعه و تناسب قوا، هم در سطح جامعه و هم در درون کارخانه. تشخیص این مسئله در هر مورد بر عهده اعضای کمیته های کارخانه و کارگاه است.

اتحادیه های کارگری

اکنون باید به یکی دیگر از تشکل های غیر حزبی کارگران، اتحادیه های کارگری یا سندیکاها پرداخت. در ایران به علت حاکمیت رژیم دیکتاتوری و اختناق، اتحادیه ها نتوانسته اند مثل بسیاری از کشورهای دیگر جهان، به پدیده ای پایدار، تبدیل شوند و هم اکنون نیز کارگران از داشتن اتحادیه های علنی توده ای محروم اند. این هم روشن است که آزادی اتحادیه، جزئی لاینفک از آزادی های سیاسی می باشد. از این رو نمی توان فرض کرد که در ایران آزادی سندیکا وجود داشته باشد، اما آزادی سیاسی وجود نداشته باشد. این گفتار البته به این معنا نیست که استثنائات نادیده گرفته شوند. در ایران، کارگران صنوف، یک سنت دیرینه سندیکائی دارند و از این رو، به علت محدود بودن و بسته بودن این سندیکا ها، همواره نتوانسته اند حیات خود را ولو با اعضای چند نفری خود، در دشوارترین شرایط هم حفظ کنند. اما هیچگاه نتوانسته اند نقش تاثیر گذاری بر جنبش طبقه کارگر که اساساً در کارخانه ها و مراکز تولیدی و خدماتی بزرگ متمرکز است، داشته باشند. ممکن است، تحت شرایطی خاص، در همین اوضاع سیاسی موجود نیز، اتحادیه ای در درون یک یا چند موسسه بزرگ هم، به خصوص آنهایی که سنت سندیکائی دارند، پدید آید. نمونه آن را هم در شرکت واحد اتوبوسرانی دیدیم که رژیم عجالتاً با سرکوب مانع فعالیت آن شده است.

سیاست ما در قبال تشکل اتحادیه ای چیست؟ سازمان فدائیان (اقلیت) در قطعنامه ها و مصوبات خود همواره تاکید کرده است که ما برای متشکل ساختن و آگاه نمودن کارگران به منافع طبقاتی خود، باید در هر تشکل صنفی توده ای غیر دولتی شامل سندیکا ها، تعاونی ها و جوامع مختلف کمک متقابل کارگری حضور داشته باشیم و تا جایی که به تشکل و آگاهی طبقاتی کارگران یاری می رسانند آنها را تقویت کنیم. اما یک چیز باید برابمان روشن باشد که هدف ما چیست و حد و حدود توقعات ما از این تشکل ها چه باید باشد؟

روشن است که هدف ما، همان هدف طبقاتی کارگران، برپائی انقلاب اجتماعی کارگری و الغاء کارمزدی و طبقات است. سؤال اما این است که آیا مثلاً تعاونی های مصرف کارگری، تا جایی که واقعا دمکراتیک اند و توسط خود کارگران برپا شده اند و یا سندیکاها که وجودشان در چارچوب نظم سرمایه داری اجتناب ناپذیر است، تا کجا

جهان را استثمار می نماید تا حدود معینی طبق قاعده به نظر می رسد. تقریباً پس از یک ربع قرن، انگلس در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از "بدترین تردونیون های انگلیسی" صحبت می کند "که اجازه می دهند افرادی بر آنها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر وی هستند." وجه تمایز موقعیت کنونی آنچنان شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمی توانست بر شدت آشتی ناپذیری اپورتونیسیم با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیافزاید: امپریالیسم از حالت جنبینی خود خارج شده و به یک سیستم مسلط تبدیل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه داری در اقتصاد ملی و سیاست جای اول را اشغال می نمایند: تقسیم جهان به پایان رسیده است. و اما از طرف دیگر به جای انحصار بدون شریک انگلستان، اکنون می بینیم عده قلیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار با یک دیگر به مبارزه ای مشغول اند که صف مشخصه تمام قرن بیستم را تشکیل می دهد. اپورتونیسیم اکنون دیگر نمی تواند در جنبش کارگری یک کشور، آن طور که در نیمه دوم قرن نوزدهم در انگلستان مشاهده می شد- برای مدتی مدید یعنی دهها سال پی درپی پیروزی مطلق داشته باشد. اپورتونیسیم در یک سلسله از کشورها به نضج خود رسیده، از حد نضج گذشته و گندیده شده و به عنوان سوسیال شوینیسیم کاملاً با سیاست بورژوازی در آمیخته است."

تبیین لنین، البته شامل اتحادیه های کارگری روسیه نیز بود. مسئله اصلاً به این صورت نبود که چون روسیه در مقایسه با تعداد دیگری از کشورهای سرمایه داری، عقب مانده تر بود، بنابراین اتحادیه ها موضع دیگری داشتند. در اینجا نیز، اتحادیه ها تکیه گاه منشویک ها بودند. بلشویک ها بالعکس نقطه اتکایشان، کمیته های کارخانه بود که در جریان انقلاب فوریه شکل گرفته بودند و تقریباً در بست، از مشی انقلابی حزب بلشویک جانبداری می کردند. کمیته های کارخانه که ارگان های اقتدار طبقه کارگر در کارخانه ها بودند، عملاً قدرت دوگانه ای را در کارخانه ها ایجاد کرده بودند و به عنوان تشکل پیشتاز پرولتاریای انقلابی روسیه، برای دگرگونی تمام نظم اقتصادی- اجتماعی موجود تلاش می کردند. طبیعی بود که منشویک ها و اتحادیه های کارگری روسیه در درون آن ها نفوذی نداشته باشند. همین کمیته

ها هستند که همدهوش حزب بلشویک، پرولتاریای روسیه را به سوی برپائی انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ رهبری کردند. پس از انقلاب اکتبر، تلاش فراوانی از سوی کمینترن، برای ایجاد سندیکاها طبقاتی سرخ انجام گرفت. سندیکاها نیز در تعدادی از کشورهای سرمایه داری شکل گرفتند که به لحاظ خصلت رادیکال و سوسیالیستی خود، در طول تمام تاریخ جنبش کارگری جهان، بی بدیل بودند. اما بازم تدریجاً روندی معکوس طی شد. تا جایی که امروز دیگر چیزی از آن سندیکاها باقی نمانده است. آن چه که هم اکنون در سطح جهان با آن روبه رو هستیم، همان سندیکاها سازشکار و رفرمیست هستند که اغلب آنها دنباله رو احزاب لیبرال سوسیال-دمکرات هستند و یا در بهترین حالت، وابسته به احزاب رویزیونیست سوسیال رفرمیست باقی مانده از دوران اتحاد جماهیر شوروی سابق. اکنون به نظر می رسد که حتی تبیینی که از رابطه امپریالیسم و شکل گیری اشرافیت کارگری، اپورتونیسیم و رفرمیسم ارائه می شد، پاسخگوی وضعیت اتحادیه های موجود نیست. چرا که تنها با خصلت سازشکار و رفرمیست اتحادیه های کشورهای امپریالیست، روبه رو نیستیم، بلکه عموم اتحادیه های کشورهای جهان، شاید با اندکی تغییر

در صفحه ۱۲

مردمانی نازنین و خوش رفتارند.

اما آنچه که به توده بزرگ کارگران ارتباط پیدا می کند، این است که اگر فقر و ناامنی زندگی آنها، بدتر از گذشته نباشد، بهتر نیست. حقیقت این است: در دوره انحصار صنعتی انگلیس، طبقه کارگر انگلستان، تا حدود معینی در منافع انحصار، سهیم شده است. این منافع بسیار ناموزون در میان آنها توزیع گردید. اقلیت ممتاز، بیشترین سهم را به جیب زد. اما حتا توده های بزرگ، لااقل گاهگاهی، سهمی گذرا داشتند. این است دلیل اینکه چرا از دوران زوال اوئن ایسم، سوسیالیسمی در انگلیس، وجود پیدا نکرده است. با درهم شکسته شدن آن انحصار، طبقه کارگر انگلیس، آن موقعیت ممتاز را از دست می دهد. خود را درک - همراه با اقلیت ممتاز رهبری کننده اش- با رفقای کارگرش در خارج، در یک سطح خواهد یافت. این است دلیل این که چرا بار دیگر در انگلیس، سوسیالیسم وجود پیدا خواهد کرد."

اما روندی که جنبش اتحادیه ای انگلیس طی کرد، منحصر به فرد نبود. در اوائل قرن بیستم وقتی که جریان تجدید نظر طلبی در احزاب سوسیال-دمکرات سر بلند کرد، حتا در آلمان، قدرتمندترین متحد برنشتین، پاره ای از سران اتحادیه ها بودند. وقتی که جنگ جهانی اول آغاز می شود، آنگاه دیگر قطعی ست که اتحادیه های کارگری تقریباً تمام کشورهای سرمایه داری جهان، مسیر اتحادیه های کارگری انگلیس را طی کرده اند.

جناح چپ انترناسیونال دوم به رهبری لنین، اقدام به تبیین روند انحطاط، هم در احزاب سوسیال دمکرات و هم اتحادیه های کارگری نمود. لنین نوشته های متعددی را به تحلیل و تبیین این مسئله اختصاص داد.

در اثر خود "امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم" با استناد به تمام نوشته های مارکس و انگلس، پیرامون روند انحطاط اتحادیه های کارگری انگلیس و علل آن، اثبات می کند که آنچه در یک دوران معین مختص انگلیس بود، با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، عمومیت یافته است. همان اشرافیت کارگری و بورکراسی اتحادیه ای، در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری شکل گرفته و جنبش کارگری را به انحطاط کشانده اند. وی در

این اثر رابطه میان امپریالیسم و رشد اپورتونیسیم را در جنبش کارگری نشان می دهد. لنین در اثر دیگر خود "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" نیز این مسئله را مورد بررسی قرار می دهد و می نویسد: "ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیسم مبنی بر این که بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیسیم را در بین آنها تقویت نماید و جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد سازد- مدت ها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم متظاهر گردیده بود. زیرا دوصفت مشخصه مهم امپریالیسم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهان از نیمه قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت. مارکس و انگلس سال های متمادی این رابطه اپورتونیسیم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه داری انگلستان به طور منظمی بررسی می نمودند. مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت "پرولتاریای انگلستان عملاً به طور روز افزونی جنبه ی بورژوازی به خود می گیرد و به نظر می رسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژوازیست می خواهد سرانجام کار را به جانی برساند که در ردیف بورژوازی یک اشرافیت بورژوازی و یک پرولتاریای بورژوازی داشته باشد. بدیهی ست این امر از طرف ملتی که تمام

کمونیست ها، اما هنوز به خوبی می توانند از تجارب گذشته جنبش کارگری، رهنمودهای کمینترن و لنین یاری بگیرند. در اینجا مناسب است که به اثر لنین "بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم" اشاره کنیم و یک نقل قول از این اثر که خطاب اش به کمونیست های چپ است، بیاوریم. وی در این اثر نوشت:

"در ابتدای تکامل سرمایه داری اتحادیه ها برای طبقه کارگر، پیشرفت عظیمی بود. زیرا انتقالی بود از حالت پراکندگی و ناتوانی کارگران به سرآغاز اتحاد طبقاتی. هنگامی که عالی ترین شکل اتحاد طبقاتی پرولترها یعنی حزب انقلابی پرولتاریا (که شایستگی این عنوان را تنها وقتی خواهد داشت که بتواند پیشوایان را با طبقه و توده در یک واحد کل و جدائی ناپذیر به یکدیگر مربوط سازد) آغاز به پیدایش نهاد، اتحادیه ها ناگزیر رفته رفته برخی از صفات ارتجاعی و محدودیت صنفی و تمایل به برکنار ماندن از سیاست و تا حدودی کهنه پرستی خود و غیره را آشکار ساختند. ولی در هیچ جای جهان، تکامل پرولتاریا جز از طریق اتحادها و همکاری متقابل آنان با حزب طبقه کارگر انجام نگرفته است و نمی توانست انجام گیرد..... و اما بعد. در کشورهای مترقی تر از روسیه برخی از جنبه های ارتجاعی اتحادیه ها بی شک دارای تاثیری به مراتب شدیدتر

اتحادیه های کارگری، نه تنها برای نظام سرمایه داری مضر و خطرناک نیستند، بلکه اساسا نهادی هستند که می توانند در خدمت حفظ نظم موجود قرار گیرند.

از روسیه بوده و می بایست هم باشد. علت این که در کشور ما منشویک ها تکیه گاهی در اتحادیه ها داشتند (و تاحدودی اکنون هم در عده معدودی از اتحادیه ها دارند) محدودیت صنفی و خودخواهی حرفه ای و اپورتونیسم است. در باختر، منشویک های آنجا بسی استوارتر در اتحادیه ها "جای گیر شده اند" در آن جا یک قشر "اشراف منش کارگری" سندیکالیست، محدود، خودپرست، بی روح، آزمند خرده بورژوا و دارای روحیه امپریالیستی، که امپریالیسم آنها را خریده و فاسد نموده، پدید آمده است که به مراتب نیرومندتر از چنین قشری در کشور ما است.....

ولی مبارزه ما با "قشر اشراف منش کارگری" به نام توده کارگر و به خاطر جلب وی به سوی ما انجام می گردید؛ مبارزه ما با پیشوایان اپورتونیست و سوسیال شوینیست به خاطر جلب طبقه کارگر به سوی ما انجام می گیرد. فراموش نمودن این حقیقت کاملا مقدماتی و کاملا مبرهن سفاقت است و کمونیست های "چپ آلمان، که از خصلت مرتجعانه و ضد انقلابی سران اتحادیه ها... خروج از اتحادیه ها!! امتناع از کار در آنها!! و ایجاد شکل های جدید و مین درآوردی سازمان های کارگری!! را نتیجه می گیرند، مرتکب همین سفاقت می شوند. این چنان سفاقت بخشایش ناپذیری است که باحد اعلائی خدمتگذاری کمونیست ها به بورژوازی همپایه است. زیرا منشویک های ما هم مانند همه سران اپورتونیست و سوسیال- شوینیست و کائوتسکیست اتحادیه ها، چیزی نیستند جز "عمال بورژوازی در جنبش کارگری" (همان چیزی که ما همواره بر ضد منشویک ها می گفتیم) و یا بنا به گفته بسیار عالی و بسیار صائب پیروان دانیل دولتون در آمریکا "کارپردازان کارگری طبقه سرمایه داران" (Labor lieutenants of the capitalist class). امتناع از کار کردن در درون اتحادیه های ارتجاعی معنایش آن است که توده های کارگران کاملا رشد نیافته باعقب مانده را تحت نفوذ سران مرتجع، عمال بورژوازی و کارگران اشراف منش یا "کارگران بورژوا شده" باقی گذاریم (رجوع شود به نامه سال ۱۸۵۸ انگلس به مارکس در باره کارگران انگلیسی).

لذا می توان و باید در درون تشکل های زرد هم کار کرد، تا زمانی که خود شرایط منجر به روی آوری توده های کارگر به سوی تشکل

که نمی توان آن را به حساب آورد، با وضعیت مشابهی روبه رو هستند. در این جاست که باید پاسخی به مسئله داد که جوابگوی انبوهی از سئوالات باشد. چرا سندیکاها نه فقط در کشورهای امپریالیست بلکه در عموم کشورهای جهان، رفرمیست و سازشکارند؟ چرا سندیکاها به رغم این که تشکیلات توده های کارگران، بوروکراسی بر آنها حاکم است؟ چرا رهبری این تشکل ها همواره در دست راست ترین گرایشات در جنبش کارگری قرار می گیرد؟ چرا در مواردی که کارگران رادیکال در رهبری اتحادیه ها قرار گرفته اند، یا اتوماتیک تصفیه شده اند، یا تغییر ماهیت داده اند؟ اصولا آیا سندیکاها می توانند با توجه به مسیری که طی کرده اند، خواهان انقلاب اجتماعی کارگری باشند یا نه؟ پاسخ تمام سئوالات این است: سندیکا، یک نهاد کارگری ادغام شده در نظام سرمایه داری است. سندیکا هیچگاه نمی توانسته و نخواهد توانست، نهاد انقلابی طبقه کارگر برای دگرگونی نظام سرمایه داری و برانداختن سیستم کارمزدی باشد. چرا که موجودیت اش وابسته به موجودیت کارمزدی است. دو عرصه اصلی فعالیت اتحادیه ها، منازعه کارگران با سرمایه داران بر سر دستمزد و ساعات کار است. باید نظام مزد بگیر برقرار باشد و این منازعه در جریان، تا موجودیت اتحادیه معنا پیدا

کند. این است، دلیل این که چرا سرمایه داران پس از یک دوران کوتاه مقاومت در برابر اتحادیه ها، دریافته اند که اتحادیه های کارگری، نه تنها برای نظام سرمایه داری مضر و خطرناک نیستند، بلکه اساسا نهادی هستند که می توانند در خدمت حفظ نظم موجود قرار گیرند. این در عین حال پاسخی است به تمام سئوالات دیگر، از جمله این که چرا اتحادیه ها نمی توانند از محدوده نظم موجود فراتر روند، چرا باید به عنوان یک نهاد ادغام شده در نظام سرمایه داری، بوروکراتیک باشند، چرا رهبران آنها رفرمیست از کار درمی آید و حتا هنگامی که توده های کارگر به انقلاب روی می آورند، این رهبران بوروکرات و رفرمیست اتحادیه ها، در مقابل کارگران و انقلاب می ایستند؟ نمونه های متعددی را در قرن بیستم، به ویژه پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در اروپا می تواند دید.

وقتی که واقعیت اتحادیه ها به خوبی شناخته شد، آنگاه هر جریان کمونیست می تواند با شناخت و آگاهی کامل، مناسبات خود را با اتحادیه ها تنظیم کند. ببیند که از اتحادیه اصولا چه انتظاری می توان داشت، در اتحادیه ها چه می توان کرد و به کارگران چه گفت. خلاصه چگونه می توان وظائف یک تشکیلات کمونیستی را در درون همین تشکل های زرد رفرمیست پیش برد.

اتحادیه ها هر چه باشند، تشکل طبقه کارگرانند. گیریم تشکلی که مختص نظام موجوداند و ادغام شده در آن. واقعیت توده های کارگری را که در درون این اتحادیه ها هستند، کسی نمی تواند نادیده گیرد. و اساسا بدون همین توده های کارگر، هیچ انقلاب اجتماعی کارگری هم در کار نخواهد بود. تجربه نیز به قدر کافی نشان داده است که تشکیلات دیگری هم نتوانسته جای آن را بگیرد. تشکیلات کارگری هم اختراعی نیست. هر تشکیلات کارگری که بخواهد شکل بگیرد، باید خود طبقه کارگر آن را ایجاد کند. البته باید در نظر داشت که صحبت از لحظه کنونی جهان و مرحله کنونی مبارزه طبقه کارگر است. والا اگر شرایط دیگر باشد، همان گونه که تجربه به خصوص کارگران اروپائی نشان داده است، آنها شوراهای، کمیته های کارخانه و کسی چه می داند، شاید تشکل های جدید را به وجود آورند.

کسانی که می گویند، کار کردن در درون این اتحادیه ها بی فایده است، چون شرایط برای ایجاد تشکل های دیگری مثلا از نمونه شوراهای نیز وجود ندارد، چاره های ندارند جز اینکه یک سره کنار بکشند.

روشن سازیم. باید سندیکا را زیر فشار قرار دهیم که هر چه رادیکال تر برای تحقق مطالبات فوری کارگران مبارزه کند. حتا از آن گروه از رهبران سندیکا که در همین محدوده، خالصانه برای تحقق مطالبات کارگران تلاش می کنند، حمایت نمائیم، و بالعکس آنها را که وارد بند و بست با دولت و طبقه حاکم می شوند رسوا سازیم.

این مسئله نیز باید برای ما روشن باشد که حد و حدودی که سندیکالیست ها در اوضاع کنونی طالب آن هستند، تحولات بورژوا-دمکراتیک در ایران است. بنابراین تاجایی با کمونیست ها خواهند بود که انجام تحولات معوقه بورژوا-دمکراتیک

در دستور کار قرار داشته باشد. چرا که در واقع آنها طالب این تحولات هستند و اساسا تحقق اهداف شان در چنین شرایطی ممکن است. البته این واقعیت را باید در نظر داشت که همواره استثنائات در هر پدیده ای وجود دارند. باید به این نکته نیز توجه داشت که سندیکالیست به کسی اطلاق می شود که سندیکا برای وی در آن واحد هدف و وسیله است.

سندیکالیست کسی است که از سیاست پرولتری دوری می جوید و برای انقلاب اجتماعی کارگری تلاش نمی کند. خلاصه کلام یک رفرمیست است و نباید کسی که خود را کمونیست می داند و برای یک انقلاب کارگری تلاش می نماید، اما تمرکز فعالیتش در سندیکا است، سندیکالیست به حساب آورد.

همان گونه که پیش از این اشاره شد، اساسا سیاست سازمان فدائیان (اقلیت) این است که باید در هر تشکل توده ای کارگری، مادام که دولتی نیست، فعالیت کرد، می خواهد اتحادیه باشد، تعاونی، یا مراکز فرهنگی و حتا ورزشی

کارگری. آنچه که در مورد تشکل های طبقاتی غیر حزبی کارگری گفته شد، به نحوی دیگر در مورد تشکل های دمکراتیک نیز صادق است. ما باید بتوانیم در تشکل های توده ای دمکراتیک نظیر تشکل های زنان، دانشجویان و غیره نیز فعالیت کنیم و برای رادیکال تر کردن هر چه بیشتر آنها تلاش نمائیم.

در مبحث تشکل های غیر حزبی کارگری، تشکلی که در این نوشته مورد بحث قرار نگرفت، اما یکی از مهمترین و رادیکال ترین تشکل های طبقه کارگر است شوراست. این تشکل سیاسی به این علت در اینجا مورد بحث قرار نگرفت که سازمان ما، دهها مقاله جداگانه به آن اختصاص داده است و همان گونه که همگان آگاهند، اهمیت آن برای سازمان فدائیان (اقلیت) در آن حد است که فوری ترین وظیفه انقلاب ایران را حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی و استقرار یک دولت شورائی قرار داده است.

آن چه باقی می ماند و در ادامه این بحث، باید پیرامون آن صحبت شود، اشکال مبارزاتی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی است.



ما، بدون از یاد بردن این واقعیت که سندیکا، یک تشکیلات رفرمیست طبقه کارگر در چارچوب نظم موجود است، باید تا جایی که گامی در جهت متشکل شدن کارگران، و به این اعتبار، پیشرفتی در جنبش کرگری ست از آن حمایت کنیم.

باید در هر تشکل توده ای کارگری، مادام که دولتی نیست، فعالیت کرد، می خواهد اتحادیه باشد، تعاونی، یا مراکز فرهنگی و حتا ورزشی کارگری.

های انقلابی غیر حزبی از نمونه شوراهای و کمیته ها گردد. اما تنها به یک شرط، آنها وجود یک حزب انقلابی. این مقدم بر هر چیز، نیاز کنونی در هر کشور سرمایه داری ست.

اکنون کلیات بحث اتحادیه را کنار بگذاریم و به مسئله ایران بپردازیم. در ایران هم، روال طی شده توسط اتحادیه ها همان است، که در سطح جهان بود. منتها با کمی تفاوت که به آن اشاره خواهیم کرد.

ابتدا که اتحادیه ها در ایران شکل گرفتند، خصلت های رادیکال اولیه را با خود داشتند. با انقلاب

اکتبر، سندیکاهای سرخ پا گرفتند که به تمام معنا، پرولتری و انقلابی بودند. بعد از استقرار رژیم رضا خان و سرکوب های جنبش کارگری، این سندیکاها از بین رفتند. سندیکاهایی که پس از شهریور ۲۰ شکل گرفتند، دیگر آن سندیکاهای سرخ نبودند. اما در محدوده ای هنوز خصلت رادیکال خود را حفظ کرده بودند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، دیگر ما با یک جنبش اتحادیه ای در ایران روبه رو نیستیم و اگر در محدوده ای کوچک، اتحادیه های مستقل وجود داشت، خصلت رادیکال آنها دیگر از چارچوب نظم موجود فراتر نمی رفت. اکنون نیز ما به طور واقعی با اتحادیه ها یا سندیکا رو به رو نیستیم، مگر در همان حدودی که قبلا به آن اشاره شد.

پیش از این گفتیم که چشم انداز تحول اوضاع سیاسی در ایران چیست و سازمان فدائیان (اقلیت) چرا تاکید خود را بر کمیته های کارخانه و کارگاه نهاده است. اگر اوضاع مطابق این تحلیل تحول یابد، در آن صورت مسئله ابعاد دیگری به خود خواهد گرفت. شوراهای پدید می آیند و کمیته های کارخانه برای کنترل یا مدیریت کارگری شکل می گیرند و غیره.

اما عوامل مختلفی می توانند عمل کنند که مسیر تحول اوضاع منحرف گردد و شرایط سیاسی دیگری پدید آید. فرض کنیم که طبقه حاکم، برای جلوگیری از وقوع انقلاب و به تاخیر انداختن آن، تاکتیک هائی را اتخاذ کند که در محدوده ای این امکان نیز پدید آمده باشد که سندیکاها در ایران شکل بگیرند. در آن صورت موضع سازمان ما به عنوان یک جریان کمونیست که برای یک انقلاب اجتماعی کارگری مبارزه می کند چیست؟

ما، بدون از یاد بردن این واقعیت که سندیکا، یک تشکیلات رفرمیست طبقه کارگر در چارچوب نظم موجود است، باید تا جایی که گامی در جهت متشکل شدن کارگران، و به این اعتبار، پیشرفتی در جنبش کرگری ست از آن حمایت کنیم. این سیاستی ست که تا همین لحظه نیز سازمان ما در قبال تشکیل سندیکای شرکت واحد نیز اتخاذ نموده است. سپس، در هر رشته ای که اعضا و هواداران سازمان ما حضور دارند و در آن جا سندیکا تشکیل شده است، باید به صورت یک فراکسیون مستقل در سندیکا حضور پیدا کنیم و وظائف را پیش ببریم. اگر تا آن زمان، یک حزب واحد کمونیست شکل نگرفته باشد، باید تلاش کرد، این فراکسیون را با دیگر سازمان های کمونیست تشکیل داد. ما باید بتوانیم در همان سندیکا و وظائف خود را در خدمت سازماندهی طبقه کارگر برای برپائی یک انقلاب اجتماعی پیش ببریم. باید بتوانیم در همان جا برای تشکیلات حزبی مان عضو گیری کنیم، باید ماهیت تشکل سندیکا را برای توده های کارگر عضو سندیکا

کمیته های کارخانه را در هر کارخانه و کارگاه ایجاد کنیم

افزایش فشار و سانسور بیشتر مطبوعات، با کدام هدف؟

به راستی چه اتفاقی در جامعه رخ داده است؟ آیا رسانه های کشور نسبت به گذشته از گستره ی فعالیت بیشتری برخوردار شده اند؟ آیا نویسندگان و مطبوعات داخلی، رژیم را به چالش گرفته اند که رژیم اینچنین سراسیمه به مطبوعات چنگ و دندان نشان می دهد؟ اگر چنین نیست که یقیناً اینگونه نیست، پس چرا این روزها مسئولان جمهوری اسلامی مدام بر طبل سرکوب مطبوعات می کوبند؟ چرا محسن اژه ای وزیر اطلاعات رژیم سعی دارد نوع جدیدی از اتهام و پرونده سازی را بر فضای مطبوعاتی کشور حاکم سازد؟ چه خطری رژیم را تهدید می کند که او با وقاحت آشکار می گوید: هر کس از طریق سخنرانی یا نوشتن مقاله ای به اهداف "دشمن" یاری رساند، به کار جاسوسی اقدام کرده است. چرا صفار هرندی وزیر ارشاد رژیم به مناسبت های مختلف گاه و بیگاه، روزنامه ها را که از کمترین آزادی برخوردار نیستند مورد حمله و تاخت و تاز قرار می دهد. یک بار با طرح اینکه "دشمنان در قالب برنامه ناتوی فرهنگی خود، از میان برخی عناصر داخلی سربازگیری می کنند؛ رسانه های داخلی را پیاده نظام دشمن، می خوانند." و در جای دیگر با تهدید و تکرار اینکه "رسانه ها حلیم دشمن را هم نزنند"، تلاش می کند شمشیر "اموکلوس" اختناق را تیزتر از پیش بالای سر رسانه های منتقد نگه دارد.

افزایش اعمال فشار بر مطبوعات چنان به سیاست روز جمهوری اسلامی تبدیل شده است که، حتا محمد یزدی رئیس پیشین قوه ی قضائیه نیز جهت سرکوب مطبوعات، وارد میدان شده است. به نوشته ی صدای عدالت، محمد یزدی با ارسال نامه ای خطاب به هاشمی شاهرودی خواستار "برخورد با رسانه ها و توقیف نشریات ساختار شکن" شده است.

به راستی چه اتفاقی در جامعه در شرف رخ دادن است که رژیم و به تبع آن وزرای ارشاد و اطلاعات دولت احمدی نژاد تا بدین حد نسبت به رسانه های داخلی حساس شده اند؟ رسانه هایی که بر اساس مصوبات و دستور العمل های پی در پی "شورای عالی امنیت ملی رژیم" هر روز تحت فشار و محدودیت بیشتری قرار گرفته اند. تا جایی که از طرح بسیاری از موضوعات روز درون جامعه منع شده اند. رسانه هایی که بعضاً تحت فشار نیروهای امنیتی، سرتیترها و موضوعات حساس خبری به آن

ها دیکته می شود.

بدون شک، سر منشاء تمام سیاست های توطئه گرانه، سرکوب و اعمال سانسور بر رسانه ها را، باید در سخنرانی ها و متن فتوای سریع خامنه ای نسبت به مطبوعات یافت، که می گوید: "اداره رسانه های گروهی باید تحت امر و اشراف ولی امر مسلمین باشد." حال در حاکمیت قرون وسطایی جمهوری اسلامی، آنهم بر بستر تنگ چنین فتوایی، آیا می توان شاهد سرکوب عنان گسیخته ی مطبوعات منتقد رژیم نبود؟ سخن گفتن از آزادی مطبوعات دیگر جای خود دارد واقعیت این است که جمهوری اسلامی یک رژیم سرمایه داری ست که بر پایه ی دین شکل گرفته است. ماهیت این رژیم آنچنان با افکار و ایده های پوسیده ی قرون وسطایی در آمیخته است که بدون اعمال سرکوب در هیچ عرصه ای از عرصه های اجتماعی قادر به ادامه ی حیات در همزیستی با توده ها نبوده و نخواهد بود. در این میانه آن دسته از روزنامه ها و مطبوعات داخلی که مسائل گریبانگیر توده ها را هر چند اندک منعکس می کنند، همواره زیر تیغ سانسور و تاخت و تاز حاکمیت جمهوری اسلامی، که هم اکنون فقر، فحشاء، دزدی، بیکاری، اعتیاد و استثمار شدید کارگران و زحمتکشان ابعاد بی سابقه ای به خود گرفته و شکاف طبقاتی تمام تار و پود جامعه را به سمت دو قطبی شدن به حرکت در آورده است، طبیعی ست که نویسندگان، روزنامه نگاران و به تبع آن مطبوعات و رسانه های کشور نیز به طور مطلق از انعکاس این مسائل خودداری کنند.

مطبوعات و نویسندگان رسانه ای نیز بر بستر تجزیه طبقاتی و قطب بندی افشار جامعه، در خواستگاه و تعلقات منافع طبقاتی خود قرار می گیرند. بخشی از نویسندگان و رسانه ها، به تاسی از رژیم و دفاع از منافع طبقاتی خود، نه فقط مبلغ و مدافع جمهوری اسلامی اند، بلکه خود در مقام بخشی از ارگان های سرکوب و سانسور رژیم در مقابل نویسندگان و رسانه های منتقد قرار گرفته اند. در عوض دسته ای دیگر از رسانه ها در مواردی بخشی از مسائل مبتلا به مردم را انعکاس می دهند. آنچه هم اکنون باعث وحشت جمهوری اسلامی شده تا بیش از هر زمان دیگر تیغ سانسور و فشار بر مطبوعات را تیزتر نماید، این دسته آخر هستند. و گر نه مطبوعات وابسته به جناح مسلط رژیم، نه فقط از این قاعده مستثنا هستند بلکه پاداش

هم می گیرند.

جمهوری اسلامی، به دلیل ماهیت به غایت ارتجاعی، و تداوم نزدیک به سه دهه از رفتارهای ناهنجارش، در مقابله با تمامی مطالبات انسانی و مورد نیاز توده ها، هم اکنون به صورت رژیمی ویرانگر در مقابل کل جامعه قرار گرفته است.

بیان معضلات اجتماعی، فقر، بیکاری و عدم امنیت در درون جامعه، مقابله با اختناق و سانسور، دفاع از حق آزادی بیان، افشای رفتارهای ناهنجار حاکمیت در مقابله با جنبش های اجتماعی، بر ملا کردن فساد، رشوه و دزدی های کلان سردمداران رژیم، افشای قراردادهای و معاملات سری علیه منافع توده ها و ده ها مورد دیگر از خواسته های اجتماعی - سیاسی توده ها، جزء اولین وظائف و رسالت رسانه ای روزنامه ها و مطبوعات غیر دولتی ست. وظیفه ای که اجراء حد اقل و نیم بند آن نیز می تواند، کل موجودیت و بقاء جمهوری اسلامی را به چالش بکشد.

با توجه به رسالت این چنینی مطبوعات در قبال جامعه، سرکوب شدید نویسندگان و مطبوعاتی که اندکی پا را از مرزهای تعیین شده فراتر می گذارند، ریشه در ماهیت ارتجاعی و قرون وسطایی جمهوری اسلامی دارد. آنچه امروز از فشار و سانسور خبری، بر روزنامه ها می گذرد، ادامه ی همان سیاست ۲۸ ساله ی جمهوری اسلامی در برخورد با مطبوعات منتقد است، که هم اکنون ابعاد وسیعتری به خود گرفته است. به راستی اعمال فشار و محدودیت باز هم بیشتر مطبوعات، با کدام انگیزه صورت می گیرد؟

بدون شک، وحشت و سراسیمگی جمهوری اسلامی، در برخورد به رسانه های بعضاً منتقد را، باید در واقعیت های موجود جامعه دید. با وجود سرکوب و اختناق حاکم بر جامعه، هم اکنون، دامنه ی مطالبات و اعتراضات توده ها، در حال تعمیق و گسترش بیشتر است. هر روزه در گوشه و کنار کشور، اخبار متعددی از اعتراضات کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان و دیگر گروه های اجتماعی به گوش می رسد. و لذا، جمهوری اسلامی از وحشت انتشار اخبار این مبارزات، با توسل به سپر امنیتی و کشف هر روزه ی "روابط پنهان رسانه ها با دشمن"، پیشاپیش، شمشیر از رو بسته است. تا مطبوعاتی را که به نوعی بخواهند خارج از چهارچوب سیستم جمهوری اسلامی

چرا ایران دارای بالاترین آمار معتادین در جهان است؟ سئوالی که جمهوری اسلامی از آن گریز می کند

دیگر که مقامات جمهوری اسلامی بسیار از آن خوششان می آید، بگیر و ببند است. راه حلی که در روزهای اخیر تحت عنوان مضحک "جمع آوری معتادان پر خطر" شاهد بودیم. آنها می خواهند با این جنجال ها و تحلیل ها به فراموشی بسپارند که علت اصلی گسترش اعتیاد، مناسبات سرمایه داری و حاکمیت جمهوری اسلامی است. اگر این حرف ها و راه حل ها به درد چیزی می خورد تاکنون باید اثری از نتایج اش می دیدیم. اما همواره ما شاهد جریان عکس آن، یعنی گسترش اعتیاد بوده ایم.

برای آن که بتوانیم کمی فراتر رفته و علت و ریشه رشد سرسام آور اعتیاد را جستجو کنیم، باید ابتدا نگاهی به موقعیت انسان در مناسبات سرمایه داری ببندازیم.

با پیدایش مناسبات سرمایه داری، نیروی کار به کالا تبدیل شد. کارگر برای امرار معاش مجبور شد نیروی کار خود را مانند یک کالا به فروش رساند. در این میان کالا که محصول کار کارگر می باشد، با آفریننده ی خود هر چه بیشتر فاصله گرفت و به چیزی جدا از آن تبدیل شد.

انسان موجودی استثنایی است. انسان موجودی است که با کار خود، طبیعت را در خدمت خود قرار می دهد. به قول مارکس: "طبیعت اندام غیرارگانیک انسان است".

انسان از آگاهی و توانایی خود استفاده می کند برای تغییر شکل طبیعت و در این میان طبیعت را نیز بازتولید می کند. اما حیوانات تنها خود را بازتولید می کنند. این تفاوت اساسی انسان با سایر موجودات است. اما هنگامی که این انسان در جامعه سرمایه داری کالایی را تولید می کند که متعلق به خود او نبوده، هیچ رابطه ای به صورت ملموس با آن ندارد و تنها از روی جبر و نیاز خود مجبور به فروش نیروی کار می شود، اینجا دیگر صحبتی از کار آگاهانه و هدفمند نیست. همانطور که مارکس در رابطه با کار کارگر در مناسبات سرمایه داری می گوید: "کارش داوطلبانه نیست، بل که تحمیلی و اجباری است. کار کردن خود نیاز نیست، بل که وسیله ای است تا نیازهای خارج از کار را برآورده کند. این که در نبود اجبار و از جمله اجبار فیزیکی، از کار مانند طاعون فرار می کنند، به وضوح خصلت بیگانه بودن کار را نشان می دهد".

در این مناسبات، طبیعت از انسان جدا شده و انسان به واقع اندام غیر ارگانیک خود را از دست می دهد. در این شکل، انسان از قالب موجودی استثنایی خارج شده و تنها برای

باز تولید خود کار می کند. به عبارتی دیگر تنها خود را باز تولید می کند.

بیگانه شدن انسان از محصول تولیدی خود به همین جا ختم نمی شود. این بیگانگی به بیگانگی انسان از انسان نیز تسری می یابد. سر منشاء تمام این از خود بیگانگی ها، کار بیگانه شده است.

به قول مارکس: "کار بیگانه شده، به همان نحوه که فعالیت آزاد و خود انگیزه را به وسیله بدل می کند، زندگی نوعی انسان را نیز به وسیله زیست فیزیکی تبدیل می کند.

آگاهی ای که انسان به واسطه تعلق به نوع خویش داراست، به سبب بیگانگی دگرگون می شود، به طوری که زندگی نوعی برایش بدل به وسیله ای صرف می شود".

این تعارض، یعنی تعارض بین انسان به مثابه موجودی استثنایی با انسان جامعه سرمایه داری، انسانی که تنها خود را بازتولید می کند و این نتیجه مستقیم کار بیگانه شده است، زمینه ی شکل گیری انواع گوناگون بحران های درونی برای انسان ها را فراهم آورده و او را در معرض آسیب های مختلف اجتماعی قرار می دهد. حال هر قدر که ارتش بیکاران گسترده تر باشد، هر قدر که این جامعه بیشتر در فقر غوطه ور گردد، هر قدر که انسان محدودتر و محدودتر گردد به گونه ای که حتا در چاردیواری خانه ی خود نیز احساس آزادی نکند، این بحران ها عمیق تر و شدیدتر می گردند.

بیهوده نیست که معتادان به طور عموم از اقبال تهیدست جامعه هستند و بیماری های روانی در میان این اقشار از گسترده گی فراوانی برخوردار است.

و باز بیهوده نیست که در جامعه ایران که میلیون ها انسان در زیر خط فقر زندگی می کنند و آزادی های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن چنان محدود و تنگ است، ایران در صدر لیست کشورهای دارای افراد معتاد قرار می گیرد.

همان طور که مذهب تخریب روحی انسان در طول تاریخ بوده است، تریاک و سایر مواد مخدر نیز تخریب جسم و روح انسان در بند مناسبات سرمایه داریست.

انسانی که در جمهوری اسلامی هر روز خود را بیشتر در بند احساس می کند. انسانی که در دایره ی بسته خود به اعتیاد پناه می برد.

به واقع معتاد، مریضی روحی است و باید به عنوان یک مریض با او برخورد شده و درمان گردد.

اما در ایران معتاد را نه به عنوان یک مریض که به چشم یک خلافکار می نگرند. معتادین را به جرم داشتن مواد مخدر و استعمال آن دستگیر می کنند، در حالی که او باید درمان شده و مسبب بیماری او نیز جامعه سرمایه داری و حکومت جمهوری اسلامی است.

همه کشورهای سرمایه داری با معضل اعتیاد روبرو هستند. اما این معضل در ایران به طور مثال با کشورهای اروپایی غیر قابل مقایسه است. این واقعیت غیر قابل انکار به این دلیل است که در ایران، ما با مناسباتی در عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین شکل آن روبرو هستیم.

جمهوری اسلامی برای معضل اعتیاد راه حلی ندارد، چرا که مناسباتی که او از آن پاسداری می کند علت وجودی اعتیاد و گسترش سرسام آور آن است.

تنها با از بین رفتن مناسبات سرمایه داری است که ریشه وجودی اعتیاد از بین خواهد رفت و تنها هنگامی که به معتاد به عنوان یک بیمار روحی نگریسته شود، می توان به درمان آن پرداخت.

معتاد مجرم نیست. معتاد مریض است و مسبب آن مناسبات سرمایه داریست.

از صفحه ۱۴

افزایش فشار و سانسور بیشتر مطبوعات، با کدام هدف؟

حرکت کنند، با وجود اینکه از کم ترین آزادی برخوردار نیستند، همچنان در سیطره تهدید و ارباب خود، نگه دارد.

اگر چه، اعمال روش های خود سانسوری و تلاش برای نهادینه کردن آن، نسبت به سرکوب عریان نویسندگان و مطبوعات منتقد جامعه، همیشه هزینه های کمتری برای رژیم های ضد مردمی، دارد، اما همه نشانه های تاریخی، بیانگر این واقعیت بوده است که، رژیم های ضد مردمی، از جمله جمهوری اسلامی، هرگز با ارباب و سرکوب نتوانسته اند قلم آن دسته از نویسندگان و روزنامه نگاران را که منافع شان با منافع کارگران و توده های زحمتکش جامعه گره خورده است بشکنند و رسانه های منتقد را به سکوت بکشانند

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 504 june 2007

چرا ایران دارای بالاترین آمار معتادین در جهان است؟

سنوایی که جمهوری اسلامی از آن گریز می کند

یکی دیگر از این موارد، گسترش بیماری ایدز در ایران است که حکومت اسلامی همواره سعی در پنهان کردن این موضوع و تابو ساختن از این بیماری را دارد. شاید به همین دلیل است که آمار واقعی در مورد این بیماری در دسترس نمی باشد. حتی بسیاری واهمه دارند تا ابتلای خود به بیماری ایدز را به نزدیک ترین اقوام خود بگویند. به دلیل مصرف سرنگ به صورت مشترک، معتادان تزریقی بزرگترین گروهی هستند که در معرض خطر این بیماری قرار داشته و یا می توانند ناقل این بیماری گردند.

گفته می شود در ایران از هر پانصد نفر یک نفر به بیماری ایدز مبتلا است که رقم بسیار بالایی محسوب می شود.

اما چرا ایران دارای بالاترین آمار معتاد در دنیاست؟ ایران را چه شده است که امروز اعتیاد، فحشا، خودکشی، قتل، دزدی در آن پیدای می کند؟

کارشناسان دولتی و لیبرال به جای بررسی علت و ریشه اصلی معضل گسترش اعتیاد، همواره سعی دارند دلایلی بترانند تا مناسبات سرمایه داری را از این مساله برکنار نگاه دارند. از نظر آنها کسب لذت، مشکلات جنسی، دوستان معتاد و یا فراوانی مواد مخدر از جمله دلایل اعتیاد در نزد انسان ها می باشند. راه حل های آنها نیز مانند تحلیل شان به هیچ دردی نمی خورد.

از نظر آنها آموزش خانواده ها و افراد در مورد عوارض بد اعتیاد و یا معاشرت با سایرین یکی از این راه حل هاست. راه حل

در صفحه ۱۵

بیست و ششم ژوئن برابر با پنجم تیرماه، روز جهانی مبارزه با مواد مخدر است. از این رو در روزهای اخیر شاهد آرایه آمارهای گوناگونی در مورد وضعیت اعتیاد در ایران بوده ایم.

آمار اعتیاد در ایران آن چنان وحشتناک است که حتی مقامات حکومت اسلامی نیز ناگزیر از اعتراف به آن شده و درباره ی عوارض غیرقابل جبران آن مجبور به قلم فرسایی گشته اند.

آمارهایی که می گویند ایران دارای بالاترین میزان معتاد در جهان است. آمارهایی که حاکی از وجود دو تا سه میلیون و هفتصد هزار معتاد در ایران است که باز براساس آمارهای دولتی بین سیصد تا چهارصد هزار نفر از این تعداد، معتادین تزریقی هستند.

براساس آمار آرایه شده از سوی فرمانده نیروی انتظامی، پنج هزار نفر در سال گذشته بر اثر مصرف مواد مخدر در گذشته اند و باز فراموش نکنیم که نیمی از زندانیان کشور، محکومین جرایم مربوط به مواد مخدر هستند.

امروز کمتر خانواده ایست که با مشکل اعتیاد در بین اقوام و یا سایر نزدیکان خود روبرو نباشد. اعتیاد حتی در مدارس نیز جولان می دهد. براساس آمارها دو در صد از دانش آموزان و سه درصد از دانشجویان معتاد هستند.

به جز این، اعتیاد عامل گسترش برخی دیگر از نابسامانی ها و مشکلات اجتماعی می باشد. اعتیاد عامل گسترش فحشا، جنایت و دزدی در جامعه است.

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۹ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی